

بازسازی الگوی بازانديشی گيدنز

برمبنای مواضع اخير تر او راجع به سنت

حامد حاجی حیدری^۱

علی متقی زاده^۲

تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۱۱

چکیده

آنتونی گیدنز، از جمله چهره‌های معیار جامعه‌شناسی، صاحب طیف وسیعی از افکار نوبه‌نو شونده است. از این رو، به آثار او در ردیف منابع کلاسیک‌های جامعه‌شناسی توجه می‌شود؛ با این تفاوت که او همچنان مشغول افزودن به منظومه فکری خویش است. این مقاله، می‌کوشد برداشت‌های آنتونی گیدنز در مورد سنت را در پیکر وسیع‌تر افکار او و خصوصاً نظریه ساختاربندی او تلفیق کند و در نهایت به الگوهای نظری جدیدی برای توضیح موضوع سنت دست یابد، که برای کاوش‌های تجربی در موضوع سنت و نسبت آن با مدرنیت، کاربست‌های تازه‌ای می‌یابد.

برای بررسی نظریه بازانديشی، و فهم آن در چهارچوب مواضع اخير تر آنتونی گيدنز، موضع عمومی وی نسبت به واقعیت اجتماعی، و سپس، موقعیت‌یابی مفهوم بازانديشی در متن این موضع عمومی، تعیین‌کننده خواهد بود. از این رو، سه گام در دستور کار این کاوش قرار دارد: یکی تصور گيدنز از جامعه‌شناسی؛ دیگری، نظریه ساختاربندی او که مهم‌ترین موضع‌گیری وی در نظریه اجتماعی دانسته می‌شود؛ سپس، تصور گيدنز از سنت و مدرنیت که در دیدگاه او مشعر به تقسیم تاریخ بشری به دو دوران کاملاً منقطع از هم است و گيدنز، از این جدایی، تحت عنوان انقطاع خاص یا رشته‌ای از انقطاع‌ها یاد می‌کند. برای تحقق این سه گام، ابتدا به کمک بررسی اندیشه گيدنز، الگویی از فرآیند مدرنیت به دست می‌آوریم، سپس مجموعه عوامل مرتبط با بازانديشی را در الگوی دومی جمع‌بندی می‌کنیم، و از درون آن، مفاهیم مورد نیاز برای کنکاش در سنت را استخراج می‌کنیم.

کلمات کلیدی: آنتونی گيدنز، مدرنیت، سنت، بازانديشی، نظریه ساختاربندی، ماهیت تأملی کنش اجتماعی.

۱. دکتری جامعه‌شناسی، استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران hajjheidari@PhiloSociology@ir

مقدمه: رویکرد عمومی آنتونی گیدنز به جامعه‌شناسی

نظریه اجتماعی گیدنز مبتنی بر دو تصور عمده است: یکی عبارت مارکس به این مضمون که «انسان‌ها تاریخ را می‌سازند، اما نه در شرایطی که به انتخاب خودشان باشد» (کسل، ۱۳۸۳: ۱۲)، به نقل از ریتزر، (۱۳۸۲: ۶۰۰). و دیگری، احتراز از اعتقاد و توسل به «خبر بزرگ»^۱ در فهم عالم و تاریخ، و به تعبیری ساخت‌شکنی^۲ تکامل‌گرایی اجتماعی؛ یعنی پرهیز از یکپارچه‌انگاری تاریخ (ر.ک. گیدنز، ۱۳۸۴ (الف)، ۸). تصور اول چیزی جز محتوای اصلی نظریه ساختاربندی او نیست. «مقصود مارکس از جمله اول، در واقع، نوعی رابطه دیالکتیکی میان عاملیت و ساختار است، یا آنچه گیدنز به آن «دوگانگی ساختار» اطلاق می‌کند» (حاجی‌حیدری، ۱۳۸۸: ۹۷).

نظریه ساختاربندی گیدنز، «پاسخ وی به آسیب‌هایی است که در نظریه اجتماعی تاکنون می‌بیند. هم آسیب‌هایی که در جامعه‌شناسی کلاسیک رخ نمود، و هم دشواری‌هایی که پس از آن، تا همین اواخر در زمینه فلسفه کنش آمریکایی از نظر او مشهود بوده است؛ همه این‌ها نشان از مرور گیدنز بر کلیات تاریخ نظریه اجتماعی دارد، که در پس یک ناکامی، وی را به تولید نظریه ساختاربندی برای تهیه یک نظریه اجتماعی قانع‌کننده وا می‌دارد» (همان، ۹۵). در واقع، این نظریه، طرد سه گرایش سنتی در نظریه اجتماعی است: نظریه کارکردگرایی و ساختارگرایی که شباهت‌های قابل توجهی با یکدیگر دارند و نظریه تفسیری که در مقابل آن دو قرار دارد. اندیشه کارکردگرایی از کنت به بعد، علم زیست‌شناسی را به عنوان علمی می‌شناسد که چارچوب و الگوی علم اجتماعی را فراهم می‌سازد. مفهوم ساختار و کارکرد نظام اجتماعی، همچنین تحلیل فرآیند تکاملی از طریق انطباق، را زیست‌شناسی فراهم ساخته است. ساختارگراها اگرچه همانند کارکردگراها، بر فضیلت کلیت جامعه بر افراد تأکید دارند، اما به شدت با تکامل‌گرایی مخالف‌اند. در مقابل این دو نظریه، تفسیرگرایی قرار دارد که معتقد است علوم اجتماعی با علوم طبیعی کاملاً متفاوت است (گیدنز، ۱۹۸۴: ۱).

به اعتقاد گیدنز، سه عنصر در عملکردهای اجتماعی نقش اساسی ایفا می‌کنند (کسل، ۱۳۸۷: ۱۹): ۱. توانایی ارتباط معنادار؛ ۲. اخلاق؛ ۳. منابع قدرت. آنچه که موجب «عملکرد»^۳ مطابق با انتظار می‌شود بدون مهارت و خلاقیت در ارتباط، همچنین توجه به

1. grand narrative

2. deconstruction

3. practice

هنجارهای اخلاقی ممکن نخواهد بود. «عامل»^۱ به کمک ذخایر معرفتی خود منظور عامل مقابل را درک می‌کند و مطابق آن بر اساس هنجارهای اخلاقی عمل می‌کند. اما عنصر مهم دیگری هم در عملکرد وجود دارد و آن امکان عمل است، یعنی توانایی انجام کار، و آن میسر نمی‌شود مگر به کمک منابعی که به انسان قدرت انجام کار را می‌دهند. به نظر گیدنز عملکردها بر «قواعد و منابع» مبتنی‌اند، و مفهوم «ساخت»^۲ در معنای اصلی آن لااقل به همین قواعد و منابع مربوط می‌شود (گیدنز، ۱۹۸۴: ۱۷). «به نظر او جامعه‌شناسی، معمولاً ساختار را نوعی ویژگی مقیدکننده یا تعیین‌کننده حیات اجتماعی می‌داند؛ اما در واقع، ساختار چاره‌ساز نیز هست. در این‌جا، شباهت ساختار با زبان کاملاً آشکار است: آنچه را که می‌توانیم بگوییم محدود می‌کند، اما این امکان را فراهم می‌آورد که چیزی بگوییم» (کرایب، ۱۳۸۵: ۱۴۳). در مقابل، همان‌گونه که ساخت به عامل امکان عمل می‌دهد، ساخت نیز بدون «عامل‌های انسانی»^۳ نمی‌تواند بازتولید شود. «گیدنز معتقد است اگر مردم به راه‌های نهادینه‌شده انجام امور (ساخت‌ها) بی‌اعتنایی نمایند و یا آن‌ها را به نحو متفاوتی بازسازی کنند، ساخت‌ها قابل تغییر و حتی جایگزینی‌اند» (گیدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۲۱). بنابراین، همواره وجود ساخت به عامل وابسته است؛ چراکه این عامل است که برای رسیدن به مقاصد خود از منابع قدرت استفاده و قواعد را مراعات می‌کند، و موجب بازتولید آن می‌شود. بنابراین، به همان اندازه که عامل برای انجام امور خود نیازمند ساخت است، ساخت نیز برای ایجاد و بقای خود نیازمند عامل است. گیدنز این واقعیت را «دوگانگی ساخت» (گیدنز، ۱۹۸۴: ۱۵). می‌نامد؛ یعنی نیاز متقابل ساخت و عامل. دو عنصر اول تحت عنوان قواعد و عنصر سوم تحت عنوان منابع قرار دارد.

عملکردهای اجتماعی مانند بخش‌هایی از طبیعت که خاصیت خودبازتولیدی دارند، حالتی بازانديشانه دارند. به این معنی که آنها به وسیله عامل‌های اجتماعی خلق نمی‌شوند، بلکه دائماً به وسیله آنها، از طریق ابرازکردن‌شان تمدید می‌شوند. عملکردهای عامل‌ها، از آغاز تا انتها شرایطی را بازتولید می‌کنند که آن عملکردها را امکان‌پذیر می‌سازند. این عملکردها اگرچه در قالب برنامه‌های قانونمند به صورت طبیعی انجام می‌شوند، ولی با مهارت‌های شناختی که به کمک عامل انسانی انجام می‌شوند، فاصله دارند (همان، ۲).

1 . agent
2 . structure
3 . human agents

نقلی گیدنز از سنت

به عقیده گیدنز در مفهوم مدرنیته، تضاد با سنت نهفته است (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف)، ص. ۴۴). گیدنز بر نویسندگانی که سنت و مدرنیته را تفکیک‌پذیر نمی‌دانند و هرگونه مقایسه‌ای را بین این دو مفهوم بی‌ارزش می‌شمارند، خرده می‌گیرد و این نوع نگاه را کاملاً بی‌اساس و نادرست می‌انگارد (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۴۴).

معمولاً جامعه مدرن چیزی در مقابل جامعه سنتی تعریف می‌شود، اما منظور گیدنز از جامعه مدرن چیزی است که منحل‌کننده سنت است (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۵۹). به نظر می‌رسد که، اکثر فرهنگ‌های کوچک‌تر، واژه خاصی برای «سنت»^۱ ندارند و دلیل آن هم پیچیده نیست. سنت فراگیرتر از انواع دیگر نگرش یا رفتار است. چنین وضعیتی مخصوصاً مربوط به ویژگی فرهنگ‌های شفاهی^۲ است (همان، ۶۶).

منظور گیدنز از سنت^۳ چیزی متفاوت از عرف^۴ است. به زعم گیدنز سنت، چسبی است که نظام‌های اجتماعی پیشامدرن را باهم نگاه می‌دارد. سنت اندیشه‌ی فورموله‌شده حقیقت^۵ است که اولیائی^۶ دارد و برخلاف عرف، الزاماتی دارد، که محتوای اخلاقی و احساسی را در هم می‌آمیزد این «حقیقت فورمولی»^۷ سنت شامل این نکته است که فقط افراد خاصی به حقیقت دسترسی کامل دارند. حقیقت فورمولی، توجیه سودمندی شعائر است؛ معیار حقیقت در علت وقایع استفاده می‌شود، نه در محتوای گزاره‌ای ادعاها. اولیا^۸، که بزرگان، شفا دهندگان، جادوگران یا کارگزاران مذهبی‌اند، در انجام سنت اهمیت دارند، زیرا آنها به عوامل، یا لزوم میانجی‌های^۹ مستدل‌کننده قدرت‌های سنت معتقدند. آنان صاحبان سیرند

به نظر گیدنز سنت با خاطره سروکار دارد و شبیه آن عمل می‌کند:

باید بگویم که، سنت درگیر با خاطره^{۱۰} است، چنانکه موریس هالبواکس از آن به «خاطره جمعی»^{۱۱} تعبیر می‌کند. خاطره، شبیه سنت در سازمان‌دهی گذشته نسبت به حال است. از این

1 . tradition

2 . oral cultures

3 . tradition

4 . custom

5 . formulaic notion of truth

6 . guardians

7 . Formulaic truth

8 . Guardians

9 . mediators

10 . bound up with memory

11 . collective memory

نقطه نظر، «گذشته به سوی نابودی سقوط می کند»، اما تنها در ظاهر ناپدید می شود، چرا که همچنان در ضمیر ناخودآگاه وجود دارد (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۶۲-۶۵).

پس از توصیف خاطره و مقایسه عملکرد آن با سنت، در نهایت به این نتیجه می رسد که سنت واسطه سازمان دهی خاطره جمعی است:

خاطره یک فرآیند اجتماعی فعال است، که صرفاً نمی توان با یادآوری، آن را شناخت. ما به طور مستمر خاطرات حوادث یا وضعیت های گذشته را بازتولید می کنیم، و آن ها را بر تجربه مدام بازگو می کنیم. در نتیجه، شاید بگوییم سنت یک واسطه سازماندهی^۱ خاطره جمعی است (همان، ۶۴).

به عقیده وی در هر حال سنت به طریقی، درگیر با زمان است. می توان گفت، سنت، تمایل^۲ به گذشته است، چنان که گذشته نفوذی شدید^۳ دارد، یا به عبارت دقیق تر، گذشته ساخته شده است تا نفوذ شدیدی بر حال داشته باشد. در سنت، آشکارا، از شیوه های مسلم به عنوان راهی برای سازماندهی زمان آینده استفاده می شود (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۶۲). «سنت وسیله برخورد با زمان و مکان [فضا] است و هر فعالیت یا تجربه خاص را در رشته تداوم گذشته، حال و آینده جای می دهد و این رشته تداوم نیز به نوبه خود با عملکردهای اجتماعی تکرار شونده ساختار می گیرد» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۴۵).

به اعتقاد وی سنت مرتبط با شعائر^۴ است، و به انسجام اجتماعی^۵ مربوط می شود، اما آن پیروی کورکورانه^۶ از اخلاقیات مقبول در شیوه منازعه ناپذیر^۷ نیست مثل همه جنبه های دیگر سنت، شعائر تفسیر شده است، اما اینچنین تفسیری معمولاً بر عهده عوام الناس نیست. حال باید بین اولیای^۸ سنت و حقایق^۹ سنتی ارتباط برقرار کنیم (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۶۲-۶۴).

گیدنز توضیح می دهد که چگونه شعائر سنت می تواند به تداوم سنت کمک کند. بنابراین، شعائر بی مبنا و از روی جهالت نیست، بلکه کاملاً آگاهانه برای تداوم بخشیدن به سنت است:

1 . an organizing medium
2 . orientation
3 . heavy influence
4 . ritual
5 . social solidarity
6 . mechanical following
7 . unquestioning way
8 . guardians
9 . truths

سنت معمولاً شامل شعائر^۱ است. چرا؟ ممکن است بخشی از جنبه‌های شعائر سنت، به سادگی 'احمقانه' به نظر برسد. اما اگر ایده‌هایی که تاکنون پیشنهاد داده‌ام درست باشد، سنت لزوماً فعال و تفسیری است. می‌توان گفت که شعائر از چارچوب‌های اجتماعی جدایی‌ناپذیر است، که یکپارچگی را به سنت اعطا می‌کند؛ شعائر راه‌حل‌های عملی حصول اطمینان از صیانت است. خاطره‌جمعی، بنا بر اصرار هالبواکس، آداب اجتماعی را پوشش می‌دهد. ما می‌توانیم ببینیم که چگونه این طور است، پس اگر ملاحظه کنیم می‌بینم که فقط بین خاطره و خواب فرق نیست، بلکه میان عمل خیال‌پروری^۲ و خیال‌واهی^۳ تباین وجود دارد. خیال‌پروری به این معنی است که فرد از خواسته‌های زندگی روزمره، راحت می‌شود، و به ذهن اجازه می‌دهد تا سرگردان باشد. شعائر به صورتی پایدار و محکم، بازسازی گذشته را به وسیله تصویب عملی تداوم می‌بخشد، و می‌تواند در شلوغی دیده شود (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۶۴).

گیدنز برای تقریب به ذهن معنای سنت، و نشان‌دادن کارکردهای پنهان شعائر و عملکردهای سنتی، مثالی را از یکی از قبیله‌های آفریقایی نقل می‌کند:

در میان کونگ‌سان از صحرای کالاهاری^۴، زمانی که یک شکارچی از یک شکار موفق برمی‌گردد، شکارش توسط بقیه آن اجتماع، بی‌مقدار وانمود می‌شود، صرف‌نظر از این که چگونه ممکن است، وی با سخاوت باشد. گوشت قرمز همیشه توسط شکارچیان، بین گروه به اشتراک گذاشته می‌شود، اما به جای این که با روی خوش استقبال شود، شکار موفق با بی‌تفاوتی یا بی‌اعتنایی برخورد می‌شود. شکارچی خود نیز، نسبت به مهارت‌هایش و دست‌کم گرفتن دستاوردهایش تواضع نشان می‌دهد. اظهار بی‌میلی و حیا، تا زمانی که هیئت به بهانه تقسیم قربانی در روز بعد بیرون می‌رود، ادامه دارد. توهین به گوشت، به یک نگاه مثال‌مناسبی برای توضیح عملکردهای پنهان است. قطعا در اینجا توهین به گوشت 'کارکردی' دارد: اگرچه آن نیز به ستیز منجر می‌شود، اما می‌توان آن را به عنوان ابزاری برای حفظ مکتب مساوات بشر در بین مردان قبیله کونگ ملاحظه نمود. شعائر توهین، مقابله با تکبر و در نتیجه، مقابله با نوعی طبقه‌بندی است، که شاید اگر بهترین شکارچیان محترم و پاداش داده شوند، گسترش یابد (همان، ۶۱).

1 . Ritual

2 . day-dreaming

3 . reverie

4 . Kung San of the Kalahari desert

پس سنت برای شعائر خود مبنایی دارد؛ اگرچه ممکن است در نظر دیگران بی اساس و احمقانه به نظر برسد؛ البته این شعائر به تفسیر نیاز دارند، که اولیای سنت یگانه کسانی اند که می توانند به خوبی آن را تفسیر کنند.

معمولاً سرمایه گذاری های عاطفی^۱ عمیق در سنت وجود دارد، هرچند، این سرمایه گذاری عاطفی غیرمستقیم است؛ سنتی ها به کمک مکانیسم های کنترل اندیشه^۲ شیوه های کنش سنتی^۳ و اعتقاد^۴ را فراهم می کنند (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۶۶). اعتقادات مذهبی و آداب و رسوم^۵، مانند دیگر عملکردهای سنتی، به اخلاق و احساسات تمایل دارند. همان طور که به راحتی می توانیم میل به انباشت ثروت را در جهان سنتی درک کنیم، همین طور می توانیم زهد مذهبی و کیفیت هدایت آن را حس کنیم. مثلاً، زاهدان هندو برای غلبه بردام های جهان و وارد شدن به یک دولت هوادار مذهبی تلاش می کنند (همان، ۶۹).

گیدنز به نقل از ادوارد شیلز^۶ می گوید، سنت ها همیشه در حال تغییرند؛ اما برخی نظریه های سنت معتقدند هر آنچه سنتی باشد، پایدار می ماند. اعتقاد یا عمل سنتی، یکپارچگی^۷ و تداومی^۸ تداومی^۹ دارد که در برابر تغییر مقاومت می کند. سنت ها ویژگی اندام واری دارند. آنها رشد می کنند و بالغ می شوند، یا ضعیف می شوند و می میرند. از این رو، یکپارچگی^۹ یا اصالت^{۱۰} سنت، در تعیین این که سنت تا چه مدتی دوام می آورد، بسیار مهم است (همان، ۶۲). اما به نظر گیدنز یکپارچگی سنت، از واقعیت ساده ماندگاری در طول زمان ناشی نمی شود، بلکه از به سبب استمرار «کار تفسیری»^{۱۱} است که مسیرهای اتصال آینده را به گذشته تعیین می کند (همان، ۶۴). از دیدگاه گیدنز، یکپارچگی اجتماعی با یکپارچگی نظام فرق می کند. یکپارچگی اجتماعی به دوسویگی کنش گران در موقعیت های اجتماعی چهره به چهره بازمی گردد، اما یکپارچگی نظام به دوسویگی گروه های اجتماعی در خلال زمان و فضا مربوط می شود (کرایب،

1 . emotional investments

2 . anxiety-control

3 . traditional modes of action

4 . belief

5 . practices

6 . Edward Shils

7 . integrity

8 . continuity

9 . integrity

10 . authenticity

11 . 'work' of interpretation

۱۳۸۵: ۱۴۷). در جوامع سنتی یکپارچگی اجتماعی و یکپارچگی نظام، چیز واحدی است، در حالی که، در جوامع مدرن، این دو، جدا از هم‌اند (کرایب، ۱۳۸۵، ۱۵۱).
 در نهایت، همه سنت‌ها یک محتوای هنجاری یا اخلاقی^۱ دارند، که به آنها ویژگی الزام‌آوری الزام‌آوری می‌دهد. سنت نه تنها نشان می‌دهد که در جامعه، چه چیزی هست^۲، بلکه چیزی که باید باشد^۳ را نیز نشان می‌دهد (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۶۵). همچنین در جوامع ماقبل مدرن سنت و عادی‌سازی سلوک روزانه با یکدیگر گره خورده است (همان، ۷۱).

تلفی گیدنز از مدرنیت

مدرنیت ماهیتاً در تقابل با سنت قرار دارد. مدرنیت سنت را بازسازی^۴ کرد، به این معنی که آن را منحل^۵ ساخت (همان، ۶۵). به باور گیدنز مدرنیت «به شیوه‌هایی از زندگی یا سازمان اجتماعی اجتماعی مربوط می‌شود که از سده هفدهم به بعد در اروپا پیدا شد و به تدریج نفوذی کم‌وبیش جهانی پیدا کرد» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۴).

به نظر گیدنز در تاریخ بشری در واقع نوعی «انقطاع^۶ خاص» اتفاق افتاده است که با دیگر انقطاع‌ها متفاوت است (همان، ۷). این انقطاع یا ناپیوستگی تاریخی به دلیل بدیع و بی‌سابقه بودن نهادهای عصر مدرن، همچنین عدم پیروی از فرهنگ‌ها و سبک و دیگران‌های زندگی پیشامدرن است (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۳۴). به همین دلیل، او تاریخ بشر را به دو مقطع پیشامدرن و مدرن، و مقطع مدرن را به دو دوره مدرنیت اولیه و مدرنیت متأخر^۷ تقسیم می‌کند و از انقلاب صنعتی تا دهه ۱۹۶۰ را دوره مدرنیت اولیه و پس از آن تاکنون را دوره مدرنیت متأخر می‌نامد و قبل از این دو دوره را پیشامدرن^۸ یا دوره سنتی می‌خواند. به نظر گیدنز مدرنیت متأخر همان چیزی است که دیگران پسامدرن^۹ یا پساصنعتی^{۱۰} می‌دانند. او معتقد است که این دوره ادامه و تشدیدشده مدرنیت است و فراتر از آن نیست. از این رو، از آن تورن و دانیل بل به شدت انتقاد می‌کند و شکاف میان جامعه صنعتی و فراصنعتی را نمی‌پذیرد. به عقیده او بین جامعه

¹ . normative or moral

² . what 'is' done

³ . what 'should be' done

⁴ . rebuilt

⁵ . dissolved

⁶ . discontinuity

⁷ . high, or late, modernity

⁸ . pre-modern.

⁹ . post-modernity

¹⁰ . post-industrial society

صنعتی و فراصنعتی ناپيوستگی وجود ندارد و جامعه فراصنعتی، پيشرفته جامعه صنعتی است (گيدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۲۸).

مدرنيتۀ متأخر بر مبنای سه فرآيند به هم وابسته است: جهانی شدن، بازانديشی اجتماعی و سنت زدایی ... گيدنز ویژگی های زندگی جديد همچون مصرف گرایی، خوش بينی، افزایش سطحی نگری، حسی شدن فرهنگ و ... را می پذيرد؛ ولی این ها را از نشانه های تشديد مدرنيت می داند.... گيدنز به طور کلی دوره ای به نام پست مدرن با ویژگی هایی متمایز را به رسمیت نمی شناسد. مهم ترین تقابل برای گيدنز تقابل فرهنگ سنتی و پسا سنتی است و به اعتقاد او جامعه امروز هر روز پسا سنتی تر می شود ... بازانديشی که از مهم ترین عناصر در جامعه مدرن است، ضد سنت عمل می کند. گيدنز نتیجه می گيرد جوامعی که جنبه های نهادی مدرنيزاسيون و نوسازی را تحقق ببخشند، ولی سنت هایی همچون نابرابری جنسی را کنار نگذارند، احتمالاً مدرن نخواهند شد (گيدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۲۹).

به نظر گيدنز، سنت در مدرنيت ادامه پیدا می کند و تازمانی که 'مدرن' به معنای 'غربی' است، ادامه تجلی سنت در مدرنيت مبهم باقی می ماند (گيدنز، ۱۳۸۴ (ب)، ص. ۲۹). علاوه بر این، علم مدرن اوليه در فرهنگ عامه در قدرت فورمولی^۱ حقيقت سنتی^۲ ظاهر شد. سنت های جدیدی در مدرنيت، در امتداد تفاوت جنسیتی به وجود آمدند. نفوذ سنت، مدرنيت اوليه را به ايجاد هويت های فردی و جمعی^۳ قادر کرد (بک و ديگران، ۱۹۹۴: ۵۷). در مدرنيت اوليه، سنت کارکردهای گوناگونی داشت که مانع تغييرات بازانديشی مدرنيت می گرديد. فرآيند جهانی شدن^۴، جهانی شدن^۴، از مهم ترین فرآيندهایی بود که موجب تحليل رفتن و تضعيف مدرنيت اوليه شد (همان، ۹۴). گيدنز در پاسخ به این سؤال که چگونه می توان انقطاع هایی که نهادهای اجتماعی مدرن را از سامان های سنتی جدا می کنند، تشخيص داد؟ سه ویژگی را برمی شمارد:

۱. شتاب دگرگونی عصر مدرن: «تمدن های سنتی ممکن است به گونه چشمگیری از نظام های دیگر ماقبل مدرن پویاتر بوده باشند، اما شتاب دگرگونی در شرایط مدرنيت بسیار

1. formulaic power

2. traditional truth

3. personal and collective identities.

4. globalization

تندتر است» (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۹۶). این شتاب که محصول آمیختگی علوم با فنون است، تمامی قلمرو زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است؛

۲. بهنه دگرگونی: «از آنجا که مناطق گوناگون جهان با یکدیگر مرتبط شده‌اند، موج‌های دگرگونی اجتماعی کم‌وبیش سراسر سطح زمین را درنوردیده‌اند» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۹). و موجب عالم‌گیر شدن دگرگونی شده‌اند؛

۳. ماهیت ذاتی نهادهای مدرن: «برخی از صورت‌های اجتماعی مدرن در دوران تاریخی پیشین به هیچ روی به چشم نمی‌خورند، مانند نظام سیاسی دولت ملی، وابستگی همه‌جایی تولید به منابع نیروی غیرجاندار یا کالایی شدن کامل محصولات و نیروی کار» سرّ این نهادها در این است که بر اصولی سامان گرفته‌اند که کاملاً با اصول دوران پیشامدرن متفاوت‌اند (همان) چنان که خواهد آمد، تأکید گیدنز در تبیین مدرنیت، بر همین نهادهای جدید است که بر همهٔ وجوه زندگی اجتماعی بشر امروزین سایه افکنده‌اند. او در خصوص پیامدهای نهادی مدرنیت بر این باور است که «نهادهای امروزین، چه از لحاظ پویایی و تأثیرگذاری بر عادات و رسوم سنتی و چه از نظر تأثیرات عام و جهانی، با همهٔ اشکال پیشین نظم اجتماعی فرق دارند. و این تفاوت‌ها فقط به معنای امتداد تغییر و تبدیل‌های صوری نیست. تجدد تغییراتی ریشه‌ای در کیفیت زندگی روزمره پدید می‌آورد و بر خصوصی‌ترین وجوه تجربیات ما تأثیر می‌نهد» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۱۵).

ابعاد نهادی مدرنیت

گیدنز برای مدرنیت چهار بُعد اساسی بر می‌شمارد، که این چهار بُعد دائماً با یکدیگر تعامل دارند و از هم تأثیر می‌پذیرند، و پیامدهای یکدیگر را کنترل می‌کنند. آن چهار بُعد عبارت‌اند از «صنعت‌گرایی (تغییر شکل طبیعت، تحول «محیط ساخته‌شده»)، سرمایه‌داری (انباشت سرمایه در زمینه کار و تولید بازاری رقابت‌آمیز)؛ حراست (نظارت بر اطلاعات و مواظبت اجتماعی)؛ قدرت نظامی (نظارت بر وسایل خشونت در زمینه صنعتی شدن جنگ)» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۷۲).

به نظر او، بُعد «صنعت‌گرایی»^۱ به قدری اهمیت دارد که، به شرط آن که صنعت‌گرایی را بُعد منحصراً به فرد مدرنیت ندانیم، مدرنیت را می‌توان معادل «دنیای صنعتی» دانست (گیدنز، ۱۳۸۵: (ب):۳۳). مراد از توسعه صنعتی مناسبات اجتماعی ویژه‌ای است که مستلزم کاربرد وسیع قدرت مادی و ماشین‌آلات گوناگون در فرآیندهای تولیدی است. در بیشتر تمدن‌های پیشامدرن، انسان‌ها خود را به گونه‌ای ادامه طبیعت می‌دانستند، و زندگی آنها کاملاً به منابع طبیعی معیشت و تغییرات طبیعت وابسته بود. صنعت مدرن، که با ترکیب علوم و فنون شکل گرفته است، جهان طبیعت را به کلی دگرگون ساخت و محیطی را برای زندگی انسان‌ها تولید کرد که تابع نظارت و تنظیمات بشری است (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف):۷۳).

اما بُعد دوم، یعنی «سرمایه‌داری»^۲، که به نوع خاصی از نظام تولید و مبادله کالا اطلاق می‌شود و اختصاص به دوران مدرن دارد، از دو ویژگی عمده برخوردار است: «۱. وجود بازارهای رقابتی برای عرضه کالاها؛ ۲. تبدیل نیروی کار به کالای قابل عرضه در بازار» (گیدنز، ۱۳۸۵: (ب):۳۳). گیدنز می‌گوید «ما هم در این قضیه با مارکس هم‌داستانیم که فعالیت اقتصادی سرمایه‌دارانه در کنده‌شدن زندگی اجتماعی مدرن از نهادهای جهان سنتی نقش بزرگی را بازی کرد. سرمایه‌داری به دلیل پیوندهایی که میان فعالیت اقتصادی و فراگردهای تعمیم‌یافته کالاسازی برقرار کرده، بسیار پویا است» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف):۷۳). سرمایه‌داری مستلزم جدایی اقتصاد از سیاست است (همان، ۷۱) از این رو بازیگران اصلی در اقتصاد دنیای مدرن شرکت‌ها^۳ هستند، و نه دولت‌ها. گیدنز به نقل از وبر می‌گوید چشم‌انداز سرمایه‌داری، در غیرمدرن^۴ بسیار دور از فهم و اسرارآمیز، همچنین ناپسند^۵ و پست^۶ به نظر می‌رسد چیزی که وبر «سنت‌گرایی اقتصادی»^۷ اقتصادی^۷ می‌نامد، در نظر او از ویژگی عمده گسترده‌ای از فعالیت‌های اقتصادی شهروندان پیشامدرن است. سنت‌گرایی اقتصادی اغلب منفعت‌جویی را به عنوان انگیزه مشروع به رسمیت

1. industrialism

2. capitalism

3. Corporations

4. non-modern

5. unworthy

6. contemptible

7. economic traditionalism

می‌شناسد، اما همیشه به دلایلی بر یک اخلاق گسترده‌تر بنا می‌شود، و معمولاً شامل اندیشه‌های افراطی است (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۶۹).

بعد سوم، یعنی «حراست»^۱ «به مواظبت از فعالیت‌های اتباع یک کشور در پهنه سیاسی اطلاق می‌شود، هرچند که اهمیت حراست به عنوان یک پایه قدرت به هیچ‌روی محدود به این قلمرو نیست» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۷۰). به اعتقاد گیدنز، هریک از دو نهاد صنعت‌گرایی و سرمایه‌داری را می‌توان از نهادهای نظارتی متمایز ساخت. نهادهای نظارتی یا حراست، شالوده گسترش نوعی قدرت سازمان‌دهی را تشکیل می‌دهند که همراه با ظهور زندگی اجتماعی مدرن اهمیتی روزافزون می‌یابند. به عقیده وی یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های سامان‌های سنتی با مدرن همین قدرت سازمان‌دهی آنهاست، و «آنچه سازمان‌های امروزی را ممتاز می‌سازد، چندان ارتباطی با ابعاد یا خصلت دیوان‌سالارانه آنها ندارد؛ بلکه بیشتر به روش‌های نظارت تأملی آنها مربوط است، که هم کاملاً عملی است و هم خودجوش. سخن‌گفتن از تجدد به معنای سخن‌گفتن از سازمان‌ها نیست، بلکه سخن از سازمان‌دهی است - که یعنی کنترل منظم و قاعده‌مند روابط اجتماعی در فواصل زمانی - فضایی نامحدود» (ر.ک. گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۳۳). حراست به دو شکل انجام می‌شود: ۱. نظارت مستقیم، مانند نظارت بر زندان‌ها، مدارس، و سربازخانه‌ها؛ ۲. نظارت غیرمستقیم، که مبتنی بر نظارت بر اطلاعات است (ر.ک. گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۷۰).

اما بعد چهارم، قدرت نظامی، یعنی انحصار وسایل مهار خشونت در چارچوب مرزهای دقیق کشوری است در تمدن‌های سنتی، توانایی نظامی حکومت به ائتلاف با امیران محلی وابسته بود و قدرت متمرکزی وجود نداشت در دوران مدرن، قدرت نظامی وابسته به صنعتی شدن جنگ است (همان، ۷۱).

۱. Surveillance

جدایی زمان و فضا

گیدنز مدرنیت را حاصل دگرگونی شدید زمانی - فضایی می‌داند. در مدرنیت دو نوع دگرگونی در «زمان و فضا»^۱ اتفاق افتاده است: یکی «جدایی زمان و فضا»^۲، و دیگری «ازجاکنندگی»^۳. منظور از «جدایی زمان و فضا» فاصله‌گیری و «تهی‌شدن زمان» از فضای محلی در نتیجه شیوه‌های مدرن محاسبه زمان است (همان، ۳۲). نتیجه تهی‌شدن زمان این می‌شود که مکانیسم‌های تحرک برای «تهی‌شدن فضا» از مکان، یعنی ازجاکنندگی روابط اجتماعی، نیز فراهم شود (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۲۳-۲۵). مکانیسم‌های تحرک، نظام‌های انتزاعی هستند، که شرح آن خواهد آمد.

مدرنیت از طرفی نتیجه عملکردهای اختیاری انسان است و از طرف دیگر به مثابه نیروی عظیمی می‌ماند که در حال حرکت است و در مسیر خود به هیچ چیزی اعتنا نمی‌کند. این نیرو شبیه جاگنات^۴ (ارابه حاوی کریشنا) می‌ماند که از کنترل مردمی که آن را حرکت می‌دهند آزاد است (ریترز، ۱۳۸۹: ۲۲۹). و به تعبیری با این که انسان‌ها خودشان محرک مدرنیت‌اند، اما نمی‌توانند مانع حرکتش شوند. «این استعاره گویای آن است که برای فهم مدرنیت باید کار را بدو از حرکت زمانی - فضایی آغاز کنیم» (حاجی حیدری، ۱۳۸۸: ۱۰). «عنصر اساسی شتابناکی در دنیای مدرن، جدایی زمان و فضا است. جدایی زمان و فضا شرط نخست فراگردهای ازجاکنندگی است» (همان، ۱۲۴). پویایی مدرنیت از «جدایی زمان و فضا» و بازترکیب‌شدن آنها سرچشمه می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۲۱).

فرآیند بازانديشی مدرن

به نظر گیدنز دگرگونی در بازانديشی از مهم‌ترین دگرگونی‌های عصر جدید است و «دگرگونی بنیادی که بر جوامع امروزی تأثیرگذار است، گسترش دامنه بازانديشی اجتماعی است» (گیدنز،

1. time and space.

2. separation of time and space

3. disembedding

4. Juggernaut

۱۳۸۲: ۱۷). همچنین «توسعهٔ بازانديشي اجتماعي بر انواع دگرگوني‌هاي پيش روي انسان‌ها تأثيري حياتي دارد و فصل مشترک اين دگرگوني‌ها به شمار مي‌آيد» (همان، ۱۸).
 به نظر گيدنز «بازانديشي»^۱ يکي از سه منبع پويايي مدرنيت است دو منبع ديگر «جدايي زمان و فضا»^۲ و «از جاکندگي»^۳ است. گيدنز مي‌گويد: «اين سه عامل را نمي‌توان نوعي نهاد به شمار آورد، بلکه کارشان ايجاد شرايط تسهيل‌کننده براي گذارهاي تاريخي است» (گيدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۷۶). پس بازانديشي به باور گيدنز يکي از سه عامل تسهيل‌کنندهٔ گذار تاريخي مدرن است.

بازانديشي تابعي از تغييرات و جدايي زمان و فضا در دوره‌هاي تاريخي مختلف و جوامع گوناگون است. از اين رو، نقش زمان و فضا در دگرگوني مکانيسم بازانديشي بسيار مهم است. همچنين، چنان که خواهد آمد، از جاکندگي نيز تابعي از مکانيسم‌هاي نظام‌هاي انتزاعي است، و اين مکانيسم‌ها به تغييرات اساسي در اعتماد و مخاطره وابسته است و دگرگوني در اعتماد و مخاطره محصول تغييرات ناشي از بازانديشي است.

ويژگي‌هاي بازانديشي

مراد از «بازانديشي»، فرآيند تعريف و بازتعريف خود از طريق مشاهده و تأمل در اطلاعات دربارهٔ مسيرهاي ممکن زندگي است (گيدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۴۴). همچنين بازانديشي به سازوکارهاي در انديشه و کنش انساني گفته مي‌شود که «کنش انساني» را تنظيم و بر آن نظارت مي‌کند؛ که البته مکانيسم بازانديشي در فرهنگ سنتي و فرهنگ مدرن متفاوت است.
 به عقیدهٔ گيدنز، بازانديشي در فرهنگ سنتي، به صورت نظارتي بر کنش عمل مي‌کند، که حافظ تجربه و نمادهای گذشته است. «در فرهنگ‌های سنتي، «گذشته» مورد احترام است و نمادها ارزش دارند، به سبب آن که تجربه نسل‌ها را در بر مي‌گيرند و تداوم مي‌بخشند. سنت يکي از شيوه‌هاي تلفيق نظارت بازانديشانهٔ کنش با سازمان‌دهي زماني - مکانی [فضايی] اجتماع

1. reflexivity

2. separation of time and space

3. disembedding

است» (همان، ۴۵). در واقع در فرهنگ سنتی، بازانديشی نظام اجتماعی گذشته را بازتولید می‌کند.

بازانديشی در فرهنگ مدرن به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند، و به تعبیر گيدنز، «با پيدایش مدرنیت، بازانديشی خصلت دیگری به خود می‌گیرد. در این دوره بازانديشی وارد مبنای بازتولید نظام می‌شود، به گونه‌ای که اندیشه و کنش پیوسته در یکدیگر انعکاس می‌یابند. عادی‌سازی زندگی اجتماعی هیچ‌گونه ارتباط ذاتی با گذشته ندارد، مگر در مواردی که اتفاقاً بتوان به شیوه‌ای اصولی از «عمل گذشته» در پرتو دانش آینده دفاع کرد. تصویب عملکرد به خاطر سنتی بودن، دیگر کارآیی نخواهد داشت، تنها در پرتو دانشی که اعتبارش را از سنت نگرفته باشد، می‌توان سنت را توجیه کرد» هدف بازانديشی در مدرنیت اصلاح و بازسنجی کنش بر اساس دانش تجربی است (همان، ۴۷)؛ در حالی که هدف آن در سنت حفظ ارزش‌های گذشته است. از این رو، بازانديشی در فرهنگ سنتی و مدرن دو هدف متفاوت را دنبال می‌کند. در سنت هدف نظارت بر کنش، و در مدرنیت هدف بازسنجی کنش است.

بازانديشی مدرن (بازسنجی)، موجب دگرگونی در ساختار زندگی اجتماعی سنتی می‌گردد، در حالی که این خصلت در جامعه مدرن، موجب بازتولید آن می‌شود. «در همه فرهنگ‌ها، عملکردهای اجتماعی در پرتو کشف‌های تازه‌ای که به خورد این عملکردها داده می‌شوند، پیوسته دگرگون می‌شوند. اما تنها در عصر مدرنیت است که تجدید نظر اساسی در عرف، (اصولاً) در همه جنبه‌های زندگی انسان صورت می‌گیرد» (گيدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۴۷).

خصلت جدید بازانديشی در دنیای مدرن موجب تغییرات اساسی در دانش و نظارت اجتماعی شده است؛ «رشد بازانديشی اجتماعی عامل عمده‌ا زهم گسيختگی دانش و نظارت است، همان چیزی که سرچشمه اصلی عدم قطعیت تولیدشده به شمار می‌آید» (گيدنز، ۱۳۸۲: ۱۸). شک به عنوان عنصر اساسی دانش محسوب می‌شود، همچنین «شک، یکی از وجوه فراگیر عقل نقاد امروزی، به عمق زندگی روزمره و همچنین به ژرفای وجدان فلسفی نفوذ می‌کند و نوعی ساحت وجودی عام برای دنیای اجتماعی معاصر به وجود می‌آورد. تجدد اصل شک بنيادين را نهادينه می‌سازد و بر این نکته تأکید می‌ورزد که هرگونه دانشی در حقیقت فرضیه

است؛ فرضیه‌هایی که ممکن است حقیقت داشته باشند، ولی در اصل همواره باز و پذیرای تجدیدنظر هستند و در بعضی موارد نفی، لازم خواهد بود که آنها را رها کنیم» از این رو، مدرنیته، «نوعی نظم پس از جامعه سنتی است، ولی نه آنچنان نظمی که در آن احساس امنیت و قطعیت ناشی از عادات و سنن جای خود را به یقین حاصل از دانش عقلانی سپرده باشد» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۱۷).

همچنین بازانديشی در دنیای امروزی موجب تغییراتی اساسی در هوش انسان‌های مدرن و گستره فهم آنها نسبت به گذشتگان شده است. «جهان بازانديشی تشدیدشده، جهان آدم‌های هوشمند است. این به آن معنا نیست که آدم‌های امروزه باهوش‌تر از گذشته‌اند. در یک سامان پساسنتی، افراد کم و بیش باید درگیر جهان گسترده‌تری شوند، اگر که بخواهند در آن ادامه حیات دهند. اطلاعات تولید شده متخصصان (از جمله دانش علمی) دیگر نمی‌تواند یکسره محدود به گروه‌های خاص باشد (فراگیرشدن دانش)، بلکه افراد غیرمتخصص در جریان کنش‌های روزانه‌شان پیوسته باید این اطلاعات را تفسیر کرده و بر پایه آن عمل کنند» (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۸).

ازجا کنذگی روابط اجتماعی و نظام‌های انتزاعی

منظور گیدنز از «ازجا کنذگی»^۱، «کنده شدن روابط اجتماعی از محیط‌های محلی هم‌کنش^۲ و تجدید ساختار این محیط‌ها در راستای پهنه‌های نامحدود زمانی - فضایی است» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۲۶). مکانیسم‌های ازجاکنذگی که در تحول نهادهای اجتماعی مدرن دخالت دارند نظام‌های انتزاعی‌اند (همان، ۲۹). مجموع نشانه‌های نمادین و نظام‌های تخصصی را گیدنز نظام‌های انتزاعی می‌نامد (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۳۷).

پس یکی از مکانیسم‌های ازجاکنذگی خلق نشانه‌های نمادین است، که منظور وسایل تبادل بدون توجه به ویژگی‌های افراد و گروه‌ها، مانند پول است (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۲۹)؛ «نشانه‌های نمادین عبارت‌اند از بعضی وسایل تغییر و تبدیل که دارای ارزش‌های استاندارد شده هستند، و

¹. disembedding
². interaction

بنابراین، در میان بافت‌های اجتماعی گوناگون قابل تبدیل و تعویض‌اند. مشهودترین و فراگیرترین نوع این‌گونه وسایل همانا پول است» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۳۷).

مکانیسم دوم، استقرار نظام‌های تخصصی است، «منظور انجام‌دادن کار فنی یا مهارت تخصصی است که حوزه‌های وسیعی از محیط‌های مادی و اجتماعی زندگی کنونی ما را سازمان می‌دهد. یک نظام تخصصی نیز به همان شیوه نشانه‌های نمادین، با فراهم کردن، تضمین‌های چشم‌داشت‌ها در پهنه زمانی - فضایی فاصله‌دار، عمل ازجاکنندگی را انجام می‌دهند» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۳۵).

«در جوامع مدرن، اولیای سنت ممکن است، در حکم متخصصین^۱ (مهیاکنندگان سیستم‌های انتزاعی^۲) به نظر برسند. اما تفاوت بین این دو فاحش است. اولیای سنت، متخصص نیستند، و ویژگی‌های اختصاصی که به آن دسترسی دارند، اکثراً قابل انتقال به دیگران نیست. همان‌طور که پاسکال می‌گوید، متخصص سستی کسی نیست که تصور درستی از برخی واقعیت در ذهن خود داشته باشد، بلکه کسی است که ادعا می‌کند که در برخی زمینه‌ها، هنگام پرسش، می‌تواند بر اساس واقعیت مستقیماً تصمیم بگیرد. در نظام سنتی، موقعیت^۳ - به جای صلاحیت^۴ - مشخصه برجسته ولی^۵ است. دانش و مهارت‌های تسخیرشده توسط متخصص، او را از غیرمتخصص متمایز می‌کند، اما هرکس قادر است در به دست‌آوردن این مرام^۶، یعنی دانش و مهارت‌هایی که گفته شد، تالش کند» (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۶۵)

اعتماد و مخاطره

به گفته گیدنز «همه مکانیسم‌های ازجاکنندگی، چه نشانه‌های نمادین و چه نظام‌های تخصصی، به اعتماد وابسته‌اند. اعتماد به شیوه‌ای بنیادی در نهادهای مدرنیت دخیل بوده است. در اینجا اعتماد نه به افراد بلکه به قابلیت‌های انتزاعی نسبت داده می‌شود. هرکسی که نشانه‌های پولی را به کار

1. Experts
2. abstract systems.
3. Status
4. competence
5. guardian
6. principle

می‌برد، با این فرض عمل می‌کند که دیگرانی که او هرگز ملاقاتشان نمی‌کند، ارزش این نشانه‌ها را به رسمیت می‌شناسند» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۳۲).

مبنای «اعتماد»^۱ در تمدن‌های سنتی آشنایی طولانی مدت و اثبات صلاحیت‌های لازم برای اعتماد است. در جوامع مدرن آنچه اعتماد دیگران را جلب می‌کند نظام‌های انتزاعی است (همان، ۹۹). «به علت این تغییرات زمانی و مکانی [فضایی]، کسانی که در جهان مدرن زندگی می‌کنند مجبورند حس اعتمادی را هم به نظام‌ها و هم به مردمی که آنها را کنترل و اجرا می‌کنند، پرورش دهند» (ریتزر، ۱۳۸۹: ۲۳۱). با این حال، «تحرک سریع، عمیق و کم‌ویش پیوسته تغییرات که از ویژگی‌های عمده نهادهای اجتماعی عصر جدید است، در تزویج با ماهیت تأملی ساختار اجتماعی، دلالت بر آن دارد که در سطح عمل روزمره و همچنین در سطح تفسیر فلسفی امور، هیچ چیزی را نمی‌توان تضمین شده دانست» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۱۹۱).

به اعتقاد وی «اعتماد صورتی از ایمان است» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۳۳). «عنصری عمل‌گرایانه در ایمان دخیل است که مبتنی بر این تجربه است که چنین نظام‌هایی عموماً به همان‌سان که از آنها انتظار می‌رود کار می‌کنند» (همان، ۳۵). گیدنز در تعریف «اعتماد» اذعان می‌دارد که «تعریف اصلی اعتماد در فرهنگ انگلیسی آکسفورد، آن را به عنوان «اتکا یا اطمینان به نوعی کیفیت یا صفت یک شخص یا یک چیز، یا اطمینان به حقیقت یک گفته» توصیف می‌کند؛ همین تعریف نقطه آغاز سودمندی را به دست می‌دهد. اطمینان یا اتکا، با آن ایمانی که من به پیروی از زیمل از آن صحبت کرده‌ام، آشکارا ارتباط دارد» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۳۷).

«آدم از رفتن به طبقه بالای خانه‌اش هراسی ندارد، حتی با آن که اصولاً می‌داند که ساختار خانه ممکن است فرو ریزد. با آن که شخص ممکن است اطلاع ناچیزی از معیارهای دانش به کار بسته‌شده از سوی معمار و بنا در طراحی و ساخت خانه داشته باشد، اما با این همه به کار تخصصی انجام گرفته در خانه ایمان دارد. ایمان شخص چندان به خود معمار و بنا ارتباط ندارد، گرچه به شایستگی آنها باید اعتماد کند، بلکه این ایمان متوجه درستی آن دانش تخصصی است که آنها به کار می‌بندند، دانشی که معمولاً نمی‌توان به گونه کامل آن را بازسنجی کرد» (همان، ۳۴).

همچنين گيدنز در تعريف اعتماد، ده عنصر را دخيل می داند :

۱. اعتماد مربوط به ناشناخته و پنهان می شود، زیرا ما به چیزی که کاملاً شناخته شده و آشکار است نیازی نداریم که اعتماد کنیم.
۲. اعتماد همیشه به پیامدهای احتمالی مربوط می شود، چه این پیامدهای ناشی از کنش های افراد باشد یا عملکرد نظام ها.
۳. اعتماد چیزی است که از ایمان سرچشمه می گیرد، و هرگونه اعتمادی به یک معنا کورکورانه است.
۴. اعتماد به نظام های انتزاعی، در واقع اعتماد به بایسته های آن نظام ها است، نه اعتماد به عملکردهای واقعی آنها.
۵. اعتماد یعنی اطمینان به صداقت یک شخص یا صحت اصول دانش فنی یک نظام، با توجه به یک رشته پیامدها یا رویدادهای معین.
۶. اعتماد در مدرنیته بر این دو اصل استوار است که: الف) آگاهی همگانی نسبت به این که فعالیت های بشری از جمله تکنولوژی، زاییده اجتماع بشری است و به ماهیت اشیا یا تأثیر الهی ارتباطی ندارد؛ ب) مفهوم مخاطره و اتفاق جای مفهوم سرنوشت را گرفته است.
۷. «خطر»^۱ و «مخاطره»^۲ رابطه نزدیکی با هم دارند، اما یکسان نیستند. مخاطره مبتنی بر فرض خطر است نه لزوماً آگاهی از وجود خطر.
۸. مخاطره و اعتماد درهم بافته اند. در برخی از عملکردهای اجتماعی مانند سرمایه گذاری، الگوهای مخاطره نهادینه شده اند.
۹. تعادل اعتماد و مخاطره، موجب تحقق «امنیت»^۳ می شود. امنیت موقعیتی است که در آن، با مجموعه ای از خطرها مقابله شده باشد.
۱۰. نامنی صرفاً به معنای بی اعتمادی نیست، بلکه اموری دیگر را نیز دربر می گیرد (گيدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۴۰).

1. danger
2. risk
3. security

اعتمادها بر اساس انگیزه‌ها شکل می‌گیرند. «انگیزه»^۱ چیزی است که به انسان رغبت و جرأت انجام کاری را می‌دهد. انگیزه‌های کنش با دلایل کنش فرق دارند، زیرا انگیزه‌ها سرچشمه‌های کنش‌اند دلایل کنش، جزء ذاتی نظارت بازان‌دیشانه‌اند که همه انسان‌ها به‌استمرار در مورد کنش‌های خود انجام می‌دهند به نظر گیدنز انگیزه‌ها محصول اضطراب‌اند (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۹۶). اضطراب مرتبط با خطرهای احتمالی است. «اضطراب به طور کلی ترسی است که موضوع خود را در جریان تشنج‌های عاطفی ناخودآگاه از دست داده است، و این تشنج‌های عاطفی بیشتر مبین خطرهای درونی هستند تا تهدیدهای خارجی» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۷۱). هرگاه اضطراب با فرآیند یادگیری همراه شود، موجب امنیت وجودی^۲ : نوعی احساس تداوم و نظم در رویدادها می‌شود (همان، ۹۶). امنیت وجودی در واقع ایجاد قوت قلب در برابر خطرهای احتمالی است. به تعبیر دیگر، احساس امنیت نسبت به بقای هستی خود در تعامل با دیگران و مخاطره‌ها. این اعتماد را اریکسون اعتماد بنیادین^۳ اعتماد به دنیای عینی و ملموس و همچنین اعتماد به همیشگی بودن دیگران که از تجربیات نخستین مراحل کودکی سرچشمه می‌گیرد. (همان، ۳۲۳) می‌نامد که منشأ چیزی می‌شود که تیلیخ آن را «شهامت بودن» می‌نامد (همان، ۶۳).

اعتماد بنیادین از نخستین مراحل زندگی انسان یعنی دوران کودکی آغاز می‌شود و ناخودآگاه موجب اجتماعی‌شدن کودکان می‌شود.

«به گفته وینیکات، کودک «همواره بر لبه اضطرابی غیرقابل تصور» قرار دارد. کودک نورسیده هنوز «هستی» نیست بلکه «هست‌شونده» ای است که باید در محیط پرورشی خاصی که مراقبانش فراهم می‌آورند به هستی فراخوانده شود» «اعتمادی که کودک در وضع و حال عادی نسبت به مراقبان خود ابراز می‌دارد، در حقیقت نوعی مایه‌کوبی عاطفی در برابر اضطراب‌های وجودی است - مایه‌کوبی عاطفی به معنای نوعی حفاظت یا حمایت در برابر تهدیدها و خطرهای آینده که به فرد امکان می‌دهد تا در رویارویی با انواع و اقسام پیشامدهای ناگوار زندگی اجتماعی امیدواری و

1. motivation
2. ontological security
3. basic trust

شهامت خود را حفظ کند. اعتماد بنیادین در ارتباط با خطرهای احتمالی یا واقعی ناشی از کنش‌ها و واکنش‌های متقابل، همچون غربال عمل می‌کند و، به طور کلی، پشت‌بند عاطفی نوعی پوسته محافظ یا پیله حمایتی است که همه افراد عادی، در جریان رویارویی با مسائل زندگی روزمره، خود را در پناه آن قرار می‌دهند» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۶۵).

به عقیده گیدنز از طرفی «کنار آمدن با امور روزمره در واقع نوعی پذیرش عاطفی واقعیت «دنیای خارج» است، دنیایی که بدون آن موجودیت توأم با امنیت انسان غیرممکن است» (همان، ۶۸). و از جهت دیگر، این پیله حفاظتی که در کودکان به احساس امنیت وجودی می‌انجامد در واقع نوعی اعتماد به «غیر واقعیت» است و در عمل سرپوش گذاشتن بر تمامی رویدادها و خطرهای محتمل نسبت به سلامت جسمانی و روانی است؛ این سد حفاظتی به واسطه تجربه‌های غیرمستقیمی که افراد در طول زندگی روزمره‌شان کسب می‌کنند موقتی و یا همیشگی می‌شکند؛ همانند راننده‌ای که با دیدن حادثه دلخراشی از تصادف رانندگی برای حداقل مدتی کوتاه احساس امنیت را از دست می‌دهد و تحت تأثیر این تجربه غیرمستقیم لاقط چند کیلومتری از سرعت خود می‌کاهد. «احساس امنیت وجودی به معنای آن نیست که چسبیدن سفت و سخت به عادت‌ها، لزوماً این احساس را پدید می‌آورد که امور و وقایع جاری در مجموع کیفیتی مفید و ایمنی‌بخش دارند؛ برعکس، پیروی چشم‌بسته از عادات و روش‌های مرسوم، و هر چه بادا باد، نشانه نوعی اجبار بیماری‌گونه است» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۶۶).

در مقابل اعتماد کورکورانه، اعتماد مبتنی بر تفکر قرار دارد که زمینه خلاقیت را فراهم می‌سازد. «خلاقیت، که به معنای توانایی اقدام و تفکر نوآورانه در قیاس با روش‌های اجرایی مرسوم و جاافتاده است، با اعتماد بنیادین پیوندهایی نزدیک دارد. نفس اعتماد، به موجب طبیعت خاص خود، خلاق و آفرینش‌گر است، زیرا به تعهدی می‌انجامد که در حقیقت نوعی «جهش به دنیای ناشناخته‌ها» است» (همان، ۶۷).

اعتماد بنیادین تقریباً در همه فرهنگ‌ها از پیشامدرن گرفته تا مدرن، یکسان است چنانچه گذشت، این اعتماد با امنیت وجودی رابطه‌ای تنگاتنگ دارد، «احساس اعتمادپذیری اشخاص و

چیزها که برای مفهوم اعتماد بسیار مهم است، برای امنیت وجودی نیز اهمیت بنیادی دارد؛ برای همین است که این دو از جهت روان‌شناختی پیوند نزدیکی دارند» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۱۱۰).

از اعتماد بنیادین که بگذریم، تفاوت‌های بسیاری بین اعتماد در سامان‌های پیشامدرن و مدرن وجود دارد. «با آن که ویژگی‌های عام یا تقریباً عامی برای روان‌شناسی اعتماد وجود دارند، اما شرایط روابط اعتماد در فرهنگ‌های پیش از مدرن با همین روابط در جهان مدرن، تضادهای بنیادی دارد. در اینجا تنها نباید اعتماد را در نظر داشته باشیم، بلکه به جنبه‌های گسترده روابط میان اعتماد و مخاطره، و امنیت و خطر، نیز توجه نشان دهیم» (همان، ۱۱۹). از آن شرایط می‌توان به مواردی اشاره نمود، مانند:

۱. دگرگونی در مفهوم غربیه: در فرهنگ‌های سنتی «غربیه» در معنای مطلق کلمه، به کسی اطلاق می‌شد که از خارج می‌آمد و بالقوه مظنون بود. شخصی که از جای دیگر وارد یک اجتماع محلی می‌شد ممکن بود از بسیاری جهات نتواند اعتماد بومیان را به دست آورد، حتی اگر چندین سال در آنجا زندگی می‌کرد. اما در جوامع مدرن، ما با «غربیه»، در معنای مطلق کلمه، سروکار نداریم؛ بلکه به گونه‌ای کم‌وبیش دایمی با دیگرانی کنش می‌کنیم که یا آنها را کاملاً نمی‌شناسیم و یا قبلاً هرگز آنها را ندیده‌ایم (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۹۵).

۲. اعتماد به نظام‌های انتزاعی^۱ (نشانه‌های نمادین^۲ و نظام‌های تخصصی^۳)، یکی از پیامدهای مدرنیته، فرآیند «مهارت‌زدایی از زندگی روزمره»^۴ است، و در این فرآیند مهارت‌های محلی جای خود را به دانش فنی می‌سپارد؛ و در نهایت موجب پیدایش نظام‌های کارشناسی و تخصصی می‌گردد.

از جمله نتایج بازاندیشی مدرن این است که مخاطره‌ها، تردیدها و خطراتی که انسان مدرن با آن مواجه است، با آنچه پیش روی انسان سنتی است، متفاوت باشد (گیدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۴۵).

البته جامعه مدرن از جامعه سنتی خطرناک‌تر نیست، اما ماهیت خطرهای آن متفاوت است.

1. abstract systems

2. symbolic tokens

3. expert systems

4. deskilling of day-to-day life

خطرهای جامعه سنتی بیش تر بلایای طبیعی بود، اما انسان مدرن در معرض خطراتی است که مصنوعی و محصول جامعه و نهادهای اجتماعی نوظهور است (پیرسون، ۱۳۸۴:۳۹).
جدول شماره ۱، که از کتاب پیامدهای مدرنیت اخذ شده است، توضیح کاملی از تفاوت اعتماد و ریسک در فرهنگ‌های مدرن و پیشامدرن است.

جدول شماره ۱: تفاوت اعتماد و ریسک در فرهنگ‌های مدرن و پیشامدرن

مدرن	پیشامدرن	
روابط اعتماد مبتنی بر نظام‌های انتزاعی ازجاکنده شده	اهمیت شدید اعتماد محلی	زمینه عمومی
۱. روابط شخصی دوستی یا صمیمیت جنسی به عنوان وسیله تثبیت پیوندهای اجتماعی ۲. نظام‌های انتزاعی به عنوان وسیله تثبیت روابط در راستای پهنه‌های نامشخص زمانی - فضایی ۳. اندیشه ضدواقعی و آینده‌گرایانه به عنوان شیوه ارتباط گذشته و حال	۱. روابط خویشاوندی به عنوان یک وسیله سازمان‌دهنده برای برقراری روابط اجتماعی در پهنه زمان و فضا ۲. اجتماع محلی به عنوان فضای سازنده یک محیط آشنا ۳. کیهان‌شناسی‌های مذهبی به عنوان شیوه‌های اعتقاد و عملکرد مناسب‌آمیزی که تفسیری مشیتی از زندگی انسانی و طبیعت به دست می‌دهند. ۴. سنت به عنوان وسیله ارتباط حال و آینده که در یک زمان برگشت‌پذیر روی به گذشته دارد.	محیط اعتماد
۱. تهدیدها و خطرهای ناشی از بازانديشی مدرنیت ۲. تهدید خشونت بشری که از صنعتی‌شدن جنگ ناشی می‌شود ۳. تهدید بی‌معنایی شخصی که از کاربرد بازانديشی مدرنیت در مورد خود ناشی می‌شود	۱. تهدیدها و خطرهایی که از طبیعت سرچشمه می‌گیرند، مانند شیوع بیماری‌های عفونی، اعتمادناپذیری آب و هوایی، سیل‌ها یا مصائب طبیعی دیگر ۲. تهدیدهای خشونت انسانی ناشی از هجوم ارتش‌های غارتگر، جنگ‌سالاران محلی، راهزنان یا غارت‌گران ۳. خطر از دست دادن رحمت مذهبی و یا نفوذ جادویی بدخواهانه	محیط مخاطره

منبع: (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۱۲۳)

به باور گیدنز در عین حال که مدرنیت با خطرهایی مواجه است، در مسیر آگاهی پیش

می‌رود:

تجربه بزرگ مدرنیت، مملو از خطرات جهانی شده است، این خطرات نه آن چیزی است که پیش‌کسوتان روشنگری فکر می‌کردند، زمانی که از اهمیت جدال سنت سخن می‌گفتند، و نه آن چیزی است که مارکس پیش‌بینی کرده بود. برای ما اصل مارکس بیش از یک اصل آرزو نیست. جهان اجتماعی به طور عمده در راه آگاهی، سازمان یافته است. در دوران مدرن شک روشمند - شک رادیکال - که همیشه در تناقض اساس ادعای روشنگری به یقین بوده است، به طور کامل نمایانگر شده است (بک و دیگران، ۵۸۱۹۹۴).

تغییرات عمده در نظم جهانی و بسط زمان و فضا

منظور از تغییرات عمده در نظم جهانی همان پیدایش نهادهای مدرن است. نهادهای مدرن که خود محصول تغییرات اساسی در زمان و فضا و بازاندیشی انسان مدرن‌اند، موجب پیدایش هنجارهای جدید در روابط بین‌المللی و سرانجام موجب ایجاد نظم نوین جهانی می‌شوند. از آنجا که هنجارها بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها مبتنی‌اند، زمانی پذیرفته و جهانی می‌شوند که آن ارزش‌ها پذیرفته و جهانی شوند. آنچه که مسلم است تمامی ارزش‌ها قابلیت جهانی شدن ندارند؛ از این رو، هر ارزشی که چنین قابلیتی ندارد هنجارهای مبتنی بر آن نیز قابلیت جهانی شدن نخواهند داشت. به نظر گیدنز برخی از ارزش‌های غربی قابلیت جهانی شدن دارند؛ مثلاً «مدار، فضای باز، دموکراسی، آزادی بیان و تبادل اطلاعات پیرامون مسائلی از این نوع» (گیدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۷۵).

گیدنز درباره این که چگونه تغییرات زمانی - فضایی موجب پیدایش نظم نوین جهانی شده است، فرآیند جهانی شدن را چنین تعریف می‌کند:

«جهانی شدن را می‌توان به عنوان تشدید روابط اجتماعی جهانی تعریف کرد، همان روابطی که موقعیت‌های مکانی دور را چنان به هم پیوند می‌دهد که هر رویداد محلی تحت تأثیر رویدادهای دیگری که کیلومترها با آن فاصله دارند، شکل می‌گیرد و برعکس. این یک فراگرد دیالکتیکی است، زیرا یک چنین رخدادهای محلی ممکن است در جهت معکوس همان روابط دوردستی که به آنها شکل می‌بخشند، حرکت کنند. دگرگونی محلی به عنوان بسط جنبی روابط اجتماعی در پهنه زمان و مکان

[فضا]، در واقع بخشی از فراگرد جهانی شدن به شمار می آید» (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف):۷۷).

و به تعبیر دیگر، دگرگونی در سازوکارهای زمانی - فضایی، و نظام روابط اجتماعی و در نهایت تغییر در نظم جهانی است. وی در جایی دیگر اذعان می دارد که «جهانی شدن در واقع تغییر شکل زمان و مکان [فضا] است. من آن را چونان کنش از راه دور تعریف می کنم و تشدیدش را در سال های اخیر به پیدایش وسایل ارتباط جهانی آنی و ترابری انبوه مرتبط می دانم» (گیدنز، ۱۳۸۲:۱۴).

گیدنز تأثیر نهادهای مدرن و بسط روابط نامعین زمانی - فضایی را بر تجارب روزانه و ازهم پاشیدن سنت چنین تبیین می کند:

«تجربه جهانی مدرنیت با نفوذ نهادهای مدرن به بافت زندگی روزمره مواجه شده است. نه فقط اجتماع محلی، بلکه ویژگی های خودی در زندگی شخصی و خود با بسط روابط نامعین زمانی - فضایی^۱ درهم تنیده شده است. ما همه در پیامدهای تجارب روزمره گرفتار شده ایم. تجارب روزمره تغییر نقش سنت را منعکس می کنند و درست در سطح جهانی، این تغییر باید در زمینه انتقال و توزیع تجربه و تخصص، تحت فشار دخالت نظام های انتزاعی دیده شود. در اینجا، فناوری، در معنای کلی از روش، در هر دو قالب تکنولوژی مواد و تخصصی شدن مهارت اجتماعی، نقش پیشرو را، بازی می کند» (بک و دیگران، ۱۹۹۴:۵۹).

مفهوم جامعه جهانی^۲ به معنای یکی شدن فضای نامحدود^۳، غیر از مفهوم جامعه عالم گیر^۴ [به معنای پراکندگی فضا] است. در جامعه جهانی بندوبست های اجتماعی^۵ مؤثری ایجاد شده اند، بدون آن که موروثی^۶ از گذشته باشند. ایجاد جامعه جهانی، در نظر مقامات و دست اندرکاران حکومتی^۷ نوعی تمرکززدایی^۱ است، اما از لحاظ فرصت ها و تهدیدها، تجدید تمرکز^۳ است،

1. relations of indefinite time-space extension

2. a global society

3. as one of indefinite space

4. a world society

5. social bonds

6. inherited

7. authorities

چرا که بر اشکال جدیدی از وابستگی متقابل^۴ متمرکز شده است. در حوزه زندگی روابط میان فردی^۵، اعتماد به دیگران شرط همبستگی اجتماعی^۶ است، و در مقیاس بزرگتر، در یک نظام جهان‌وطنی^۷، دست دوستی دراز کردن، مطابق موازین اخلاقی است (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۱۰۷). به دلیل این که مبنای اعتماد در تمدن‌های مدرن آشنایی طولانی مدت یا اثبات صلاحیت‌های لازم برای اعتماد نیست؛ بلکه در جوامع مدرن آنچه اعتماد دیگران را جلب می‌کند، نظام‌های تخصصی و نشانه‌های نمادین است (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۹۹) و جهان‌وطنی یکی از پیامدهای بنیادی مدرنیته (همان، ۲۰۹) و مقیاس بزرگ‌تری از جامعه‌ای مدرن است. از طرفی همان‌گونه که در سنت احساس تعلق محلی وجود دارد در مدرنیته احساس تعلق جهانی گسترش یافته است (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۴۱).

گیدنز برای جهانی‌شدن چهار بُعد قائل می‌شود: ۱. نظام ملت - دولت؛ ۲. اقتصاد سرمایه‌داری جهانی؛ ۳. نظام سیاسی جهانی؛ ۴. تقسیم کار بین‌المللی (گیدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۸۵). به باور گیدنز این چهار بُعد نظم نوین با چهار مجموعه مخاطره مواجه است. او این مخاطرات را «چهار جنبه بد جهانی‌شدن» می‌خواند که به مجموعه‌ای از نابرابری‌ها و مشکلات در سطح جهانی اشاره می‌کند، که عبارت‌اند از:

۱. قطبی‌سازی اقتصادی که به «سرمایه‌داری» و «شرکت‌های فراملی» مربوط است.
۲. تهدیدات زیست‌محیطی که با «صنعتی‌شدن» متناظر است.
۳. نقض حقوق دموکراتیک که در «ملت - دولت»ها اتفاق می‌افتد.
۴. امکان بروز جنگ‌هایی در سطح وسیع یا اتمی که با «قدرت نظامی» ارتباط دارد (گیدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۴۴).

1. decentred

2. opportunities and dilemmas

3. recentred

4. interdependence

5. interpersonal life

6. social solidarity

7. a global cosmopolitan order

گيدنز تقابل میان مکانيسم‌های کنترلی جهانی شدن و مکانيسم‌های کنترلی سنت را طرح می‌کند. به نظر او، سنت به کمک کنترل زمان^۱ فضا^۲ را نیز کنترل می‌کند. در مقابل، جهانی شدن زمان را به وسیله کنترل فضا کنترل می‌کند. یعنی سنت با تأکید بر گذشته، نهادهای سنتی را نیز حفظ می‌کند و در مقابل جهانی شدن نهادهای سنتی را از بین می‌برد، در نتیجه گذشته جای خود را به حال واگذار می‌کند (بک و ديگران، ۱۹۹۴: ۹۶).

او دربارهٔ پیامدهای متقابل جهانی شدن و عملکردهای روزانه افراد در دوران مدرن چنين می‌گويد:

امروزه عملکردهای روزانه یک فرد، در سطح جهانی مهم است. به عنوان مثال، تصميم من برای خريد یک کالای خاص از لباس‌ها، یا نوع خاصی از مواد غذایی، پیامدهای گوناگون جهانی است. این نه تنها بر معيشت زندگی افراد در سر تا سر جهان تأثیر می‌گذارد، بلکه ممکن است منجر به روند فروپاشی اکولوژیکی شود که خودش پتانسیل پیامدهای احتمالی برای کل بشریت دارد. نفوذ نظام‌های جهانی در زندگی فردی، موضوع اصلی و کلیدی برنامهٔ جديد را شکل می‌دهد (همان، ۵۸).

کنش گران نظام جهانی

بر اساس «تقسیم کار بین‌المللی»^۳ کنش گران نظام جهانی، در چهارچوب نظام سیاسی جهانی، «ملت - دولت»^۴ها هستند، و «شرکت‌های فراملی»^۵ نیز عوامل مسلط بر اقتصاد جهانی اند. به نظر نظر گيدنز مدرنیت پديد آورندهٔ بعضی قالب‌های اجتماعی مشخص است که برجسته‌ترین آنها پدیدهٔ ملت - دولت است. دو بعد نهادی حراست (مواظبت اجتماعی) و قدرت نظامی (نظارت بر وسائل خشونت)، موجب پيدایش نظام اجتماعی و سیاسی ملت - دولت می‌شوند (گيدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۳۴). به باور وی، «دو مجموعهٔ سازمانی مشخص در تحول مدرنیت اهمیت ویژه‌ای دارند؛ یکی ملت - دولت و دیگری تولید نظام‌دار سرمایه‌داری» (گيدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۲۰۸).

1. time

2. space

3. IDOL (International Division of Labour)

4. nation-state

5. TNC (Trans National Corporations)

با توسعه بازانديشي اجتماعي «در پهنهٔ سياست، دولت‌ها ديگر به آساني نمي‌توانند با شهروندان‌شان به صورت رعايا برخورد کنند. تقاضا براي بازسازي سياسي، از بين بردن فساد، و نيز ناخوشنودي گسترده از مکانيسم‌هاي سياسي متعارف، بخشي از تجلي بازانديشي روزافزون اجتماعي به شمار مي‌آيند» (گيدنز، ۱۳۸۲: ۱۹). نظام سياسي - اجتماعي ملت - دولت بر همين اساس تنها پاسخ مناسب به مطالبهٔ شهروندان جوامع مدرن است. از اين رو «خود حاکميت را بايد به عنوان چيزي بازانديشي شده در نظر گرفت» (گيدنز، ۱۳۸۴ (الف): ۸۷).

گيدنز مي‌گويد: برخي از نويسندگان کتاب‌هاي متعددي نگاشته‌اند مبني بر پايان ملت - دولت، چنان که نويسنده مشهور ژاپني، کنيش آمي مفهوم «اقتصاد بدون مرز» را ابداع کرد و يکي از همان نويسندگاني است که کتابي تحت عنوان «پايان ملت - دولت» نوشته است. به نظر آمي رشد روزافزون بازار و منطقه‌گرایی اقتصادي عامل اصلي تزلزل در قدرت سنتي ملت - دولت شده است. «به اعتقاد او در سال‌هاي آتي شاهد يک تجديد ساختار و دگرگوني بزرگ در نقش ملت - دولت خواهيم بود. وي همانند تعداد ديگري از نويسندگان استدلال مي‌کند که در طول دو دههٔ آينده، «دولت‌شهرها» تا حد زيادي جايگزين ملت - دولت‌ها مي‌شوند. او معتقد است که احتمالاً شاهد صدها «دولت‌شهر» خواهيم بود که وابستگي و تعلق کمي به ملت - دولت‌هاي قبلي که جزئي از آنها بودند، خواهد داشت. حرف اصلي اين گروه اين است که در اقتصاد جهاني که رو به انسجام و يکپارچگي هرچه بيش‌تر است، بازيگران ديگري را جايگزين «ملت» به عنوان بازيگر اصلي کرده است. در باور عده زيادي رسوخ کرده است که دولت و حکومت، نقشي را که در گذشته داشته، از دست داده است؛ بنا بر اين نسبت به سياست بي‌اعتنا شده‌اند. آنها معتقدند با ظهور نظم نوين جهاني و تصميم‌گيري در قالب اين نظام جديد، دموکراسي فرسوده و فاسد شده است.

گيدنز در رد اين ديده‌گاه و براي اثبات نظريه خود چنين اذعان مي‌دارد که براي بررسي ملت - دولت و اتخاذ موضعي در اين زمينه، ابتدا بايد تمايز ميان مفاهيم «ملت - دولت»، «ملت» و «مليت‌گرایی» تبين شود؛ سپس آينده «ملت - دولت» مورد مطالعه قرار گيرد (گيدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۷۸-۸۰). براي اين منظور توجه به تکامل تاريخي ملت - دولت از اهميت ويژه‌اي

برخوردار است. مهم‌ترین نکته شایان توجه در این زمینه این است که سابقه و تاریخ ملت - دولت بسیار کوتاه‌تر از آن است که بسیاری از مردم و حتی متفکران تصور می‌کنند. ملت - دولت یک آرایش تاریخی نسبتاً جدید است و عمدتاً به اواخر سده هجدهم و شکل‌گیری اروپا و جوامعی مانند آمریکا، استرالیا و نیوزیلند که اروپاییان در آن سکنا گزیدند، بازمی‌گردد. ملت - دولت برای اولین بار در این قسمت از جهان برقرار شد و سپس عمومیت یافت. پس ملت - دولت، با دولت متفاوت است، همان‌طور که با ملت و ملیت‌گرایی نیز یکسان نیست؛ چراکه دولت، ملت، و ملیت‌گرایی برخلاف ملت - دولت همواره وجود داشته‌اند. ... ملت - دولت اصولاً با آشکال دولت، که پیش از قرن هجدهم جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دادند، متفاوت است (گیدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۸۲).

منظور از «ملت - دولت» حاکمیت نظامی سیاسی بر قلمروی خاص است، که با مرزهای آن قلمرو مشخص می‌گردد. «ملت» اجتماعی نمادین است که در یک ملت - دولت شکل می‌گیرد، که البته به دلایلی لزوماً هم در یک ملت - دولت شکل نخواهد گرفت. وقتی از شما پرسیده می‌شود «که هستید؟» و «از کجایی؟»، «ملت» به شما احساس هویت می‌دهد (همان، ۸۰) «ملیت‌گرایی»، به نظر گیدنز، پدیدای روانی است و همان احساس وابستگی و تعلق به ملت است (همان، ۸۱).

هویت و سبک و دیگران زندگی

به نظر گیدنز «هویت»^۱ از انواع «پرسش‌های وجودی»^۲ است (همان). پرسش‌های وجودی به پارامترهای زندگی انسانی که همه آدمیان در طول عمر خود به نحوی مطرح می‌کنند و درصدد پاسخ به آن برمی‌آیند؛ مرتبط هستند (همان، ۷۵ و ۸۵). وقتی از خود می‌پرسید «که هستید؟»، «از کجایی؟»، «در چه زمانی زندگی می‌کنید؟»، و «چه آرزوهایی دارید؟» پاسخی که به این سؤالات می‌دهید، بخشی از هویت شما را نشان می‌دهد. «هویت در واقع همان چیزی است که

1 . Identity
2 . existential questions

فرد، چنان که در اصطلاح «خودآگاهی» آمده است، به آن آگاهی دارد» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۸۱). و به تعبیری «هویت شخصی در حقیقت همان «خود»^۱ است که شخص آن را به عنوان بازتابی از زندگی‌نامه‌اش می‌پذیرد» (همان، ۸۲). و به تعبیری تداوم فرد در زمان و فضا. در نظرگاه گیدنز خودشناسی^۲ لازم برای برنامه‌ریزی پیشرفت و ساختن مسیر معینی برای سبک و دیگران زندگی متناسب با آرزوهای باطنی شخص است (ر.ک. گیدنز، ۱۳۸۵ (ب)، ص. ۱۰۷). «آنچه فرد را می‌سازد وابسته به اعمال و رفتارهای سازنده‌ای است که فرد در پیش می‌گیرد» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۱۱۲).

هرگاه می‌کوشید که نسبت به اندیشه، عواطف، و احساس‌های خود آگاهی پیدا کنید، در واقع پاسخی برای هویت خود می‌جوید، به تعبیر دیگر، می‌خواهید خود را بشناسید. خودشناسی منوط به نیت باطنی است که در ساخت و بازتولید مفهوم منسجم هویت شخصی نقش دارد (همان)؛ البته خودشناسی و هویت مربوط به بدن نیز هست، زیرا بدن ما جزئی از یک نظام کنشی است و نه صرفاً یک شیء منفعل «آگاهی از چند و چون بدن برای «دریافتن تمام‌عیار هر لحظه از زندگی» اهمیتی اساسی دارد، و در حقیقت دنباله منطقی نظارت بر ورودی‌های حسی از محیط پیرامونی و همچنین نظارت بر وضع و حال اندام‌های اصلی و خود بدن به عنوان نوعی کلّ یکپارچه است» (همان، ۱۱۴). «حقیقت وجود ما همانی نیست که هستیم، بلکه چیزی است که از خویشتن می‌سازیم» (همان، ۱۱).

به عقیده گیدنز، «سبک و دیگران زندگی»^۳، «چیزی فراتر از اشتغالات مورد علاقه و کالاهای مصرفی است و رفتارها و باورها را نیز شامل می‌شود» (گیدنز، ۱۳۸۴ (ب): ۳۰)؛ در جوامع سنتی، اجتماع برای انتخاب افراد گزینه‌های معدودی ارائه می‌دهد؛ اما در جوامع مدرن، افراد بدون توجه به این که جامعه چه سبک و دیگرانی را می‌پسندد، از میان سبک و دیگران‌های مختلف، سبک و دیگران مورد علاقه خود را انتخاب می‌کنند. «روشن است که هیچ فرهنگی انتخاب را به طور کلی در امور روزمره حذف نمی‌کند، و همه سنت‌ها در حقیقت انتخاب‌هایی

1 . self

2 . self-understanding

3 . life style

میان انبوهی از الگوهای رفتاری ممکن هستند. با این وصف، سنت یا عادات و رسوم جاافتاده، برحسب تعریف، زندگی را در محدوده کانال‌هایی تقریباً از پیش تعیین‌شده به جریان می‌اندازند. تجدد اما فرد را رودروی تنوع غامضی از انتخاب‌های ممکن قرار می‌دهد، و به دلیل آن که دارای کیفیتی غیرشالوده‌ای است، چندان کمکی به فرد ارائه نمی‌دهد تا وی را در گزینش‌هایی که باید به‌عمل بیاورد یاری دهد» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۱۱۹).

شاید بهتر است که گفته شود سبک و دیگران زندگی، «اصطلاحی است که در فرهنگ سنتی چندان کاربردی ندارد، چون ملازم با نوعی انتخاب از میان تعداد کثیری از امکان‌های موجود است، و در عمل نه فقط از نسل گذشته «تحویل گرفته نمی‌شود» بلکه «پذیرفته» می‌شود» (همان، ۱۲۰)؛ یعنی در فرهنگ‌های مدرن «سبک و دیگران زندگی» لزوماً از نسلی به نسل دیگر منتقل نمی‌شود، بلکه نسل دوم بر اساس معیارهای خود، سبک و دیگرانی را از میان سبک و دیگران‌های موجود می‌پذیرد.

«عملکردهای روزمره و سبک و دیگران زندگی در دنیای مدرن ارتباط تنگاتنگی با تحرک هویت شخصی می‌یابد، سبک و دیگران‌های زندگی، به صورت عملکردهای روزمره درمی‌آیند، عملکردهایی که در نوع پوشش، خوراک، طرز کار، و محیط‌های مطلوب برای ملاقات با دیگران تجسم می‌یابند. ولی این امور روزمره، در پرتو ماهیت متحرک هویت شخصی، به طرز تأملی در برابر تغییرات احتمالی باز و پذیرا هستند. هر یک از تصمیم‌گیری‌های کوچک شخصی در زندگی روزانه - چه بپوشم، چه بخورم، در محیط کار چگونه رفتار کنم، پس از پایان کار با چه کسی ملاقات کنم - همه و همه در تعیین و تنظیم امور روزمره مشارکت دارند. همه این‌گونه انتخاب‌ها (و همچنین انتخاب‌های مهم‌تر و سرنوشت‌سازتر) تصمیم‌گیری‌هایی هستند که ما نه فقط درباره‌ی چگونه عمل کردن، بلکه درباره‌ی چگونه بودن خویش به مرحله‌ی اجرا می‌گذاریم. هر چه وضع و حال جامعه و محیطی که فرد در آن به سر می‌برد بیشتر به دنیای مابعد سنتی تعلق داشته باشد، شیوه زندگی او نیز هسته واقعی هویت شخصی‌اش، و ساخت، و همچنین با تجدید ساخت آن، سروکار خواهد داشت» (همان).

پس میان انتخاب و تصمیم‌گیری افراد با سبک و دیگران زندگی آنها رابطه‌ای دیالکتیک وجود دارد. موارد ذیل فقط نمونه کوچکی از لیست بلندبالایی از انتخاب است: بیشتر وقت خود را با چه کسی صرف کنید، چه غذایی مورد علاقه شما است، آیا شما سیگار می‌کشید، آیا شما به شایعات بی‌اساس گوش می‌دهید، چه کسی شما را بیشتر جذب خود می‌کند، تعطیلات خود را چگونه صرف می‌کنید، و ...

بدیهی است که انتخاب^۱ چیزی برای انجام‌دادن برای ساختن آینده در رابطه با گذشته است. شما چه کسی هستید؟ و چه چیزی می‌خواهید؟ (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۷۴) اما این که علت این تکرار انتخاب در دنیای مدرن چیست به نظر گیدنز ناشی از چند ویژگی است:

۱- زندگی در دنیایی که انتخاب‌های گوناگون را امکان‌پذیر می‌کند. در نظام‌های سنتی برای مسیر زندگی تابلوهایی قرار داده شده است که به فرد چگونه عمل کردن را می‌آموزد؛ اما در جوامع امروزی این تابلوهای راهنما وجود ندارد و فرد مختار است تا از میان شیوه‌های گوناگون، راهی را که خود می‌پسندد برگزیند.

۲- تکرار محیط زندگی در دنیای مدرن و بالعکس شباهت محیط زندگی در دنیای سنتی.

۳- تفاوت در ماهیت باورهای مدرن و سنتی؛ یعنی وجود نوعی شک روشمند در خصوص مراجع و نسخه‌های تضمین شده برای عمل، در مدرنیته؛ و در مقابل ایمان و باور قطعی به دستورالعمل‌ها و نسخه‌های ثابت برای عمل از سوی مراجع و مآخذ معتبر، در نظام‌ها سنتی.

۴- افزایش روزافزون تجربه‌های با واسطه سبب پدیده جهانی شدن؛ افراد به کمک رسانه‌ها و ارتباطات جمعی با سبک و دیگران‌های گوناگون زندگی در سرتاسر جهان آشنا می‌شوند (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۱۲۲).

اما به سه نکته دیگر نیز باید توجه کرد:

• اول این که «سخن‌گفتن از کثرت انتخاب نباید به این پندار بینجامد که در همه انتخاب‌ها به روی همه افراد باز است (نابرابری در فرصت‌های انتخاب)، یا آن که مردم همه

^۱ . Choice

تصميم‌های مربوط به انتخاب‌های خویش را با آگاهی کامل از کلیه امکانات موجود اتخاذ می‌کنند. چه در عرصه کار و چه در عرصه مصرف، برای همه گروه‌هایی که از قید فعالیت‌های سنتی آزاد شده‌اند، انتخاب‌های گوناگونی در زمینه شیوه زندگی وجود دارد. طبیعی است که تفاوت‌های شیوه زندگی بین گروه‌ها، همان‌گونه که بوردیو به تأکید می‌گوید، در واقع شکل‌های ساختاری مقدماتی برای لایه‌بندی‌های اجتماعی هستند و نه نتیجه اختلاف‌های طبقاتی در قلمرو تولید» (گیدنز، ۱۳۸۵ (ب): ۱۲۱).

• دوم این که هر سبک و دیگران زندگی «مستلزم مجموعه‌ای از عادت‌ها و جهت‌گیری‌ها و بنابراین برخوردار از نوعی وحدت است» (همان)

• سوم این که «شخصی که خود را متعهد به شیوه زندگی معینی می‌داند، انتخاب‌های دیگر را لزوماً «خارج از موازین و معیارهای خویش» می‌بیند، همان‌طور که آنهایی هم که با او در کنش متقابل قرار می‌گیرند، عین همین عقیده را دارند، علاوه بر این، گزینش یا ایجاد شیوه‌های زندگی تحت تأثیر فشارهای گروه و الگوهای رفتاری آنها، و همچنین زیر نفوذ اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی، صورت می‌گیرد» (همان).

باید بین انتخاب‌ها و تصمیم‌ها^۱ تمایز قائل شویم. بسیاری از فعالیت‌های روزمره ما در واقع برای انتخاب الزامی شده است، این یک تز اساسی درباره زندگی روزمره امروزی است. به عبارت دقیق‌تر، تمام زمینه‌های فعالیت‌های اجتماعی محکوم تصمیم‌ها هستند - که اغلب، البته نه همیشه، بر اساس ادعاهای دانش تخصصی پذیرفته شده‌اند. باز بودن تصمیم‌گیری خارج از زندگی اجتماعی، نباید فی حد نفسه نتیجه کثرت‌گرایی شناخته شود (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۷۶)

در جامعه پسا‌سنتی، سبک و دیگران‌های اجتماعی سنتی، به عادات^۲ یا آثار باستانی^۳ تبدیل شده‌اند بقایای عادات سنتی اصیل، بدون وابستگی به حقایق فورمولی که از آنها نشأت گرفته‌اند، باقیمانده‌اند. آنها به عنوان آثار باستانی در موزه زندگی وجود دارند. به نظر گیدنز،

1. decisions

2. habits

3. relics

عادات یا آثار سنتی، تنها تا آنجا که دسترسی به توجیه برهانی^۱ ایجاد می‌کنند و قابلیت گفتمان^۲ در فضای باز را دارند باقی می‌مانند. به عبارت دیگر، رفتار و نگرش‌های سنتی تبدیل به اشیای گفتمان و مناظره می‌شوند (بک و دیگران، ۱۹۹۴: ۱۰۱-۱۰۵).

جمع‌بندی و تلفیق

از منظر گیدنز، جامعه‌شناسی، به ما کمک می‌کند که خود را، و جوامعی که در آن زندگی می‌کنیم و نیز جوامع دیگر را، که از نظر زمان و فضا با جامعه ما متفاوت است، بشناسیم و ظرایف میان خصیصه‌های عمدی و غیرعمدی عملکردهای اجتماعی را تحلیل کنیم. قلمرو مطالعات اجتماعی نه تجربه کنشگر فردی و نه وجود هر نوع کلیت اجتماعی است، بلکه قلمرو آن بررسی عملکردهای اجتماعی در طول فضا و زمان است.

نظریه ساختاربنندی مبتنی بر یکی از عبارت مارکس به این مضمون است که، «انسان‌ها تاریخ را می‌سازند اما نه در شرایطی که به انتخاب خودشان باشد». این نظریه در واقع تلمشی برای رفع آسیب‌های سه نظریه کلاسیک ساختارگرایی، کارکردگرایی، و نظریه تفسیری است. عملکرد، عامل، و ساخت عناصر اصلی این نظریه‌اند. منظور از ساخت قواعد و منابع است. مفهوم «دوگانگی ساخت» جان کلام این نظریه است؛ یعنی نیاز متقابل ساخت و عامل ساخت به عامل امکان عمل می‌دهد، و در مقابل، عامل کمک می‌کند تا ساخت بازتولید شود.

از دیدگاه گیدنز، در مفهوم مدرنیته، تضاد با سنت نهفته است. سنت چیزی غیر از عرف است و اندیشه فورموله‌شده حقیقت است، که اولیائی دارد و آنها یگانه افرادی هستند که به حقیقت فورمولی دسترسی کامل دارند. حقیقت چیزی است که به علل حوادث مربوط می‌شود. سنت، چسبی است که نظام‌های اجتماعی پیشامدرن را باهم نگاه می‌دارد. سنت وسیله برخورد با زمان و فضا است و به گذشته تمایل دارد، از این رو درگیر با خاطره است. در واقع، سنت، واسطه سازمان‌دهی خاطره جمعی است. خاطرات حوادث یا وضعیت‌های گذشته را بازتولید می‌کنند. همچنین سنت مربوط به شعائر و انسجام اجتماعی است. شعائر، راه‌حل‌های عملی

^۱ . discursive justification

^۲ . dialogue

حصول اطمینان از صیانت است. اولیای سنت، به کمک حقیقت فورمولی، سودمندی شعائر را توجیه می‌کنند و به کمک شعائر یکپارچگی و تداوم گذشته را به سنت اعطا می‌نمایند. یکپارچگی سنت، ناشی از واقعیت ساده ماندگاری در طول زمان ناشی نمی‌شود، بلکه ریشه در استمرار «کار تفسیری» دارد. از این رو، سنت لزوماً فعال و تفسیری است. سنتی‌ها به کمک مکانیسم‌های کنترل اندیشه، شیوه‌های کنش سنتی و اعتقاد را فراهم می‌کنند. سنت نوعی سرمایه‌گذاری عاطفی و اخلاقی است، از این رو، نوعی محتوای هنجاری و ویژگی الزام‌آور دارد، که علاوه بر تعیین هست‌ها، باید‌ها را نیز تعیین می‌کند.

گیدنز، تاریخ بشر را به دو مقطع پیشامدرن و مدرن، و مقطع مدرن را به دو دوره مدرنیت اولیه و مدرنیت متأخر تقسیم می‌کند. قبل از انقلاب صنعتی را پیشامدرن، و از انقلاب صنعتی تا دهه ۱۹۶۰ را مدرنیت اولیه، و از آن تاریخ تا کنون را مدرنیت متأخر می‌نامد. به باور او، مدرنیت متأخر همان چیزی است که دیگران پسامدرن یا پساصنعتی می‌دانند. مدرنیت متأخر بر مبنای سه فرآیند به هم وابسته است: جهانی‌شدن، بازانديشی اجتماعی و سنت‌زدایی. در مدرنیت اولیه، سنت کارکردهای مختلفی داشت که مانع تغییرات بازانديشی مدرنیت می‌گردید، اما فرآیند جهانی‌شدن این مانع را برداشت و تضعیف آن را سبب شد. دگرگونی نهادهای مدرن سه ویژگی داشت که انقطاع از سامان‌های سنتی را در پی داشت: شتاب، پهنه، و ماهیت دگرگونی. نهادهای مدرن چهار بعد دارند که همه پیامدهای دنیای مدرن از این چهار بعد ناشی می‌شود: صنعت‌گرایی، سرمایه‌داری، حراست، و قدرت نظامی.

جدایی زمان و فضا، عنصر اساسی شتابناکی در دنیای مدرن است، و مدرنیت محصول دگرگونی شدید زمانی - فضایی است. پویایی مدرنیت از «جدایی زمان و فضا» و بازترکیب شدن آنها سرچشمه می‌گیرد. منظور از «جدایی زمان و فضا» فاصله‌گیری و «تهی شدن زمان» از فضای محلی، در نتیجه شیوه‌های مدرن محاسبه زمان است.

بازانديشی تابعی از تغییرات و جدایی زمان و فضا در دوره‌های تاریخی مختلف و جوامع گوناگون است. «بازانديشی» یکی از سه منبع پویایی مدرنیت است، دو منبع دیگر عبارت‌اند از «جدایی زمان و فضا» و «ازجاکنندگی». توسعه بازانديشی اجتماعی بر انواع دگرگونی‌های

پیش‌روی انسان‌ها تأثیری حیاتی دارد و فصل مشترک این دگرگونی‌ها به شمار می‌آید. بازانديشي، که از مهم‌ترین عناصر در جامعه مدرن است، ضدسنت عمل می‌کند. بازانديشي به سازوکارهایی در «اندیشه و کنش» انسانی گفته می‌شود که «کنش انسانی» را تنظیم و بر آن نظارت می‌کند. مراد از بازانديشي مدرن، فرآیند تعریف و بازتعریف خود از طریق مشاهده و تأمل در اطلاعات درباره مسیرهای ممکن زندگی است. مکانیسم بازانديشي در فرهنگ سنتی و فرهنگ مدرن متفاوت است. سنت یکی از شیوه‌های تلفیق نظارت بازانديشانه کنش با سازماندهی زمانی - فضایی اجتماع است. با پیدایش مدرنیته، بازانديشي خصلت دیگری به خود می‌گیرد. خصلت جدید بازانديشي در دنیای مدرن موجب تغییرات اساسی در دانش و نظارت اجتماعی شده است. تصویب عملکرد به سبب سنتی بودن، دیگر کارآیی نخواهد داشت و فقط در پرتو دانشی که اعتبارش را از سنت نگرفته باشد می‌توان سنت را توجیه کرد. هدف بازانديشي در سنت نظارت بر کنش است، و در مدرنیته هدف بازسنجی کنش است.

منظور گیدنز از «از جاکندگی»، کنده‌شدن روابط اجتماعی از محیط‌های محلی هم‌کنش و تجدید ساختار این محیط‌ها در راستای پهنه‌های نامحدود زمانی - فضایی است. مکانیسم‌های از جاکندگی نظام‌های انتزاعی‌اند. گیدنز مجموع نشانه‌های نمادین و نظام‌های تخصصی را نظام‌های انتزاعی می‌نامد.

به گفته گیدنز، همه مکانیسم‌های از جاکندگی، چه نشانه‌های نمادین و چه نظام‌های تخصصی، به اعتماد وابسته‌اند. مبنای «اعتماد» در تمدن‌های سنتی آشنایی طولانی‌مدت و اثبات صلاحیت‌های لازم برای اعتماد است. در جوامع مدرن آنچه اعتماد دیگران را جلب می‌کند نظام‌های انتزاعی است. اعتماد صورتی از ایمان است. در جوامع سنتی ایمان و اعتماد به اشخاص است، در حالی که، در جوامع مدرن این اعتماد به اشخاص برنمی‌گردد، بلکه متوجه درستی دانش تخصصی است. اعتماد به نظام‌های انتزاعی، در واقع اعتماد به بایسته‌های آن نظام‌ها است، نه اعتماد به عملکردهای واقعی آنها. اعتماد همیشه همراه با نوعی «مخاطره» است. مخاطره فرض خطرهای احتمالی و ناشناخته است.

«خطر» و مخاطره رابطه نزدیکی با هم دارند، اما یکسان نیستند. مخاطره مبتنی بر فرض خطراست، نه لزوماً آگاهی از وجود خطر. تعادل اعتماد و مخاطره موجب تحقق «امنیت» می‌شود. اعتماد و مخاطره در هم تنیده‌اند و امنیت در جایی است که خطر کنترل شده باشد. از حمله نتایج بازانديشی مدرن این است که مخاطره‌ها، تردیدها و خطراتی که انسان مدرن با آن مواجه است با آنچه پیش روی انسان سنتی است، متفاوت باشد. شرایط روابط اعتماد نیز در سامان‌های پیشامدرن و مدرن متفاوت است، مثلاً مفهوم غریبه در دنیای مدرن دیگر کارایی گذشته را ندارد، و مهارت‌های محلی جای خود را به مهارت‌های تخصصی داده‌اند.

پیدایش نهادهای مدرن، موجب شده است که تغییرات عمده‌ای در نظم جهانی، و تحقق جامعه جهانی به وجود آید. مفهوم جامعه جهانی به معنای یکی شدن فضای نامحدود، غیر از مفهوم جامعه عالم‌گیر، به معنای پراکندگی فضا است. نهادهای مدرن خود محصول تغییرات اساسی در زمان و فضا هستند. جهانی شدن در واقع تغییر شکل زمان و فضا و بسط روابط نامعین زمانی - فضایی است. جهانی شدن بر اشکال جدیدی از وابستگی متقابل و بر محور انتقال و توزیع تجربه و تخصص، تحت فشار دخالت نظام‌های انتزاعی، استوار است. جهانی شدن چهار بُعد دارد: ۱. نظام ملت - دولت؛ ۲. اقتصاد سرمایه‌داری جهانی؛ ۳. نظام سیاسی جهانی؛ ۴. تقسیم کار بین‌المللی. همچنین چهار مخاطره دارد: ۱. قطبی‌سازی اقتصادی، ناشی از سرمایه‌داری؛ ۲. تهدیدات زیست‌محیطی، ناشی از صنعتی شدن؛ ۳. نقض حقوق دموکراتیک، ناشی از نظام ملت - دولت ۴. امکان بروز جنگ‌هایی در سطح وسیع، ناشی از قدرت نظامی.

مکانیسم‌های کنترلی جهانی شدن و مکانیسم‌های کنترلی سنت، با یکدیگر در تضادند، سنت به کمک کنترل زمان، فضا را نیز کنترل می‌کند. در مقابل، جهانی شدن، زمان را با کنترل فضا، کنترل می‌کند؛ یعنی سنت با تأکید بر گذشته، نهادهای سنتی را نیز حفظ می‌کند و در مقابل جهانی شدن نهادهای سنتی را از بین می‌برد، در نتیجه گذشته جای خود را به حال واگذار می‌کند.

بر اساس «تقسیم کار بین‌المللی» کنش‌گران نظام جهانی، در چهارچوب نظام سیاسی جهانی، «ملت - دولت»ها هستند، و «شرکت‌های فراملی» نیز عوامل مسلط بر اقتصاد جهانی‌اند. مدرنیته، پدیدآورنده بعضی قالب‌های اجتماعی مشخص است که برجسته‌ترین آنها پدیده ملت - دولت

است. دو بعد نهادی حراست و قدرت نظامی، موجب شده‌اند نظام اجتماعی سیاسی ملت - دولت به وجود آید. دو مجموعه سازمانی مشخص در تحول مدرنیت اهمیت ویژه‌ای دارند: ملت - دولت و تولید نظام‌دار سرمایه‌داری.

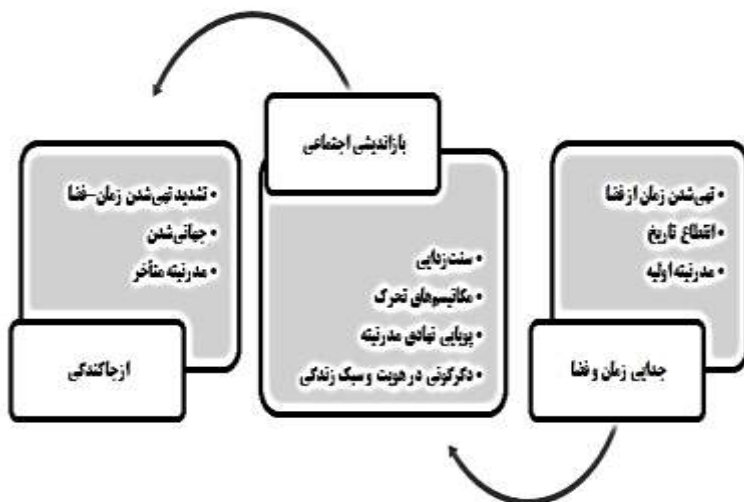
ناخشنودی گسترده از مکانیسم‌های سیاسی متعارف، بخشی از تجلی بازاندیشی روزافزون اجتماعی به شمار می‌آیند. بر همین اساس، نظام ملت - دولت یگانه پاسخ مناسب به مطالبه شهروندان جوامع مدرن است. از این رو، خود حاکمیت را باید به عنوان چیزی بازاندیشی شده در نظر گرفت. این تصور که ملت - دولت در آستانه نابودی است، تصویری غلط است. آنها در عین تغییر هویت، روزبه‌روز مستحکم‌تر می‌شوند. بحث از ملت - دولت فقط به ساختارها مربوط نمی‌شود، بلکه هویت را هم دربر می‌گیرد.

پرسش از «هویت» از انواع «پرسش‌های وجودی» است. پرسش‌های وجودی مربوط می‌شوند به پارامترهای زندگی انسانی که همه آدمیان در طول عمر خود به نحوی مطرح می‌کنند و درصدد پاسخ به آن برمی‌آیند. به نظر گیدنز، خودشناسی لازم برای برنامه‌ریزی، پیشرفت، و ساختن مسیر معینی برای سبک و دیگران زندگی متناسب با آرزوهای باطنی شخص است. هویت شخصی در حقیقت همان «خود» است که شخص آن را به عنوان بازتابی از زندگی نامه‌اش می‌پذیرد و به تعبیری تداوم فرد است در زمان و فضا. حقیقت وجود ما همانی نیست که هستیم، بلکه چیزی است که از خویشتن می‌سازیم.

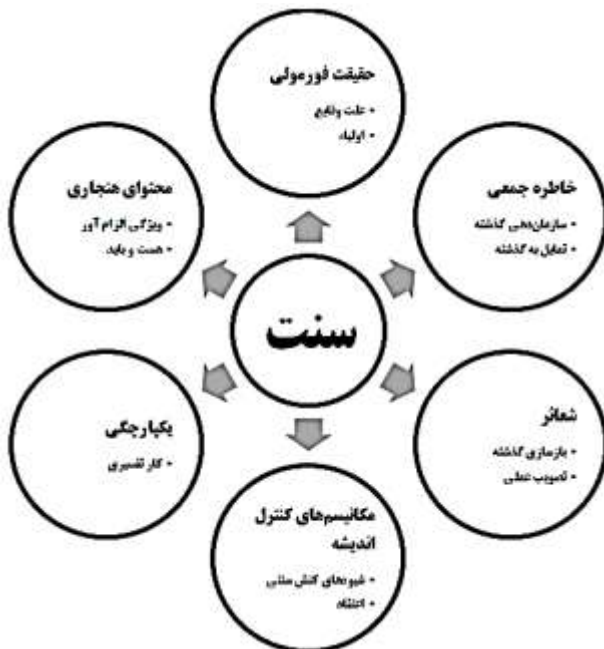
سبک و دیگران زندگی در دنیای مدرن ارتباط تنگاتنگی با تحرک هویت شخصی دارد. منظور از سبک و دیگران زندگی مجموعه باورها و عملکردها است. سبک و دیگران‌های زندگی، در پرتو ماهیت متحرک هویت شخصی، با تأمل، در برابر تغییرات احتمالی باز و پذیرایند. میان انتخاب و تصمیم‌گیری افراد و سبک و دیگران زندگی آنها رابطه‌ای دیالکتیک وجود دارد. انتخاب چیزی برای انجام‌دادن برای ساختن آینده با گذشته در ارتباط است. همیشه نابرابری در فرصت‌های انتخاب وجود دارد. شخصی که خود را متعهد به سبک و دیگران زندگی معینی می‌داند، انتخاب‌های دیگر را لزوماً «خارج از موازین و معیارهای خویش» می‌بیند. هر سبک و دیگران زندگی مستلزم مجموعه‌ای از عادت‌ها و جهت‌گیری‌ها است. تفاوت در ماهیت باورهای مدرن و سنتی، تکثر محیط زندگی در دنیای مدرن و شباهت محیط زندگی در دنیای سنتی را سبب شده است. عادت سنتی اصیل، بدون وابستگی به حقایق فورمولی که از آنها نشأت گرفته‌اند، در موزه زندگی جامعه پسا‌سنتی باقیمانده‌اند و در صورتی که قابلیت توجیه برهانی و گفتمان داشته باشند، به اشیای گفتمان تبدیل می‌شوند.

تلفیق شبک و دیگرانه‌های مفاهیم

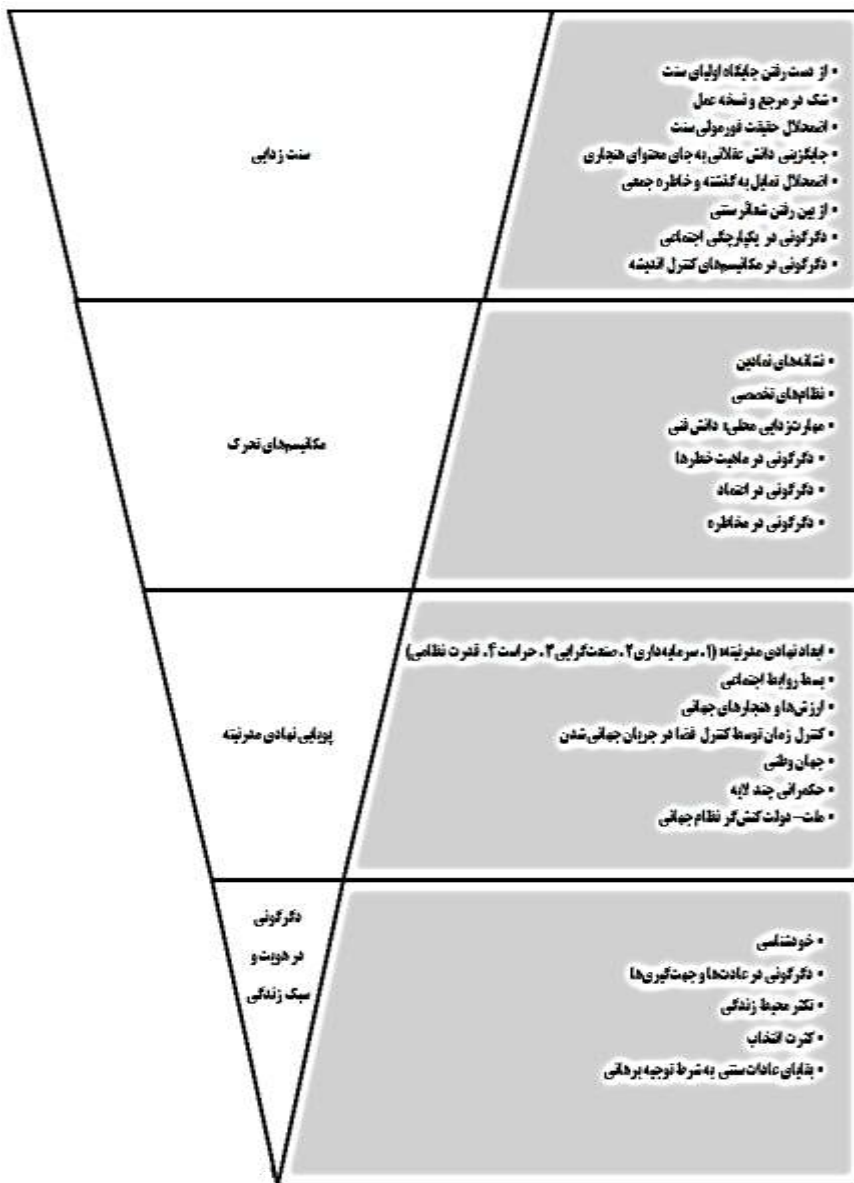
الف) الگوی مفاهیم مدرنیت



ب) الگوی مفاهیم سنت



ج) الگوی نهایی مفاهیم مربوط به بازانديشي



تصريح مفاهيم مندرج در الگوی نهایی

- ۱- مکانيسم‌های کنترل اندیشه: کنترل شیوه‌های کنش سنتی و اعتقاد، به کمک شعائر سنتی.
- ۲- حقيقت فورمولی سنت: محتوای اخلاقی و احساسی سنت که وابسته به اولیای سنت و توجيه گر شعائر سنتی است.
- ۳- اولیای سنت: کسانی که به حقيقت فورمولی دسترسی دارند، و مفسران شعائر سنتی هستند.
- ۴- شعائر سنتی: شیوه‌های کنش سنتی که موجب انسجام اجتماعی می‌شود.
- ۵- محتوای هنجاری: ویژگی الزام‌آور سنت که هست‌ها و باید‌ها را تعیین می‌کند.
- ۶- خاطره: بازتولیدکننده حوادث یا وضعیت‌های گذشته و بازگوکننده آنها بر تجربه‌ها.
- ۷- یکپارچگی اجتماعی: محصول کار تفسیری سنت است که مربوط به دوسویگی کنش‌گران در موقعیت‌های اجتماعی چهره‌به‌چهره می‌شود.
- ۸- نشانه‌های نمادین: وسایل تبادلی بدون توجه به ویژگی‌های افراد و گروه‌ها.
- ۹- نظام‌های تخصصی: انجام‌دادن کار فنی یا مهارت تخصصی که حوزه‌های وسیعی از محیط‌های مادی و اجتماعی زندگی کنونی ما را سازمان می‌دهد.
- ۱۰- مهارت‌زدایی محلی: فرآیند مهارت‌های محلی جای خود را به دانش فنی می‌سپارد.
- ۱۱- ماهیت خطرها: خطرهای جامعه سنتی بیشتر بلایای طبیعی بود، اما انسان مدرن در معرض خطراتی است که مصنوعی و محصول جامعه و نهادهای اجتماعی نوظهور است.
- ۱۲- اعتماد: اتکا یا اطمینان به نوعی کیفیت یا صفت یک شخص یا یک چیز، یا اطمینان به حقيقت یک گفته.
- ۱۳- مخاطره: فرض خطر کردن.
- ۱۴- ابعاد نهادی مدرنیته: صنعت‌گرایی (تغییر شکل طبیعت، تحول «محیط ساخته‌شده»؛ سرمایه‌داری (انباشت سرمایه در زمینه کار و تولید بازاری رقابت‌آمیز)؛ حراست (نظارت بر اطلاعات و مواظبت اجتماعی)؛ قدرت نظامی (نظارت بر وسایل خشونت در زمینه صنعتی شدن جنگ).

- ۱۵- **بسط روابط اجتماعی:** نفوذ نهادهای مدرن به بافت زندگی روزمره و کنده شدن روابط اجتماعی محلی.
- ۱۶- **ارزش‌های جهانی:** ارزش‌هایی مانند: مدارا، فضای باز، دموکراسی، آزادی بیان و مانند آن، که قابلیت جهانی شدن دارند.
- ۱۷- **کنترل زمان توسط کنترل فضا:** جهانی شدن نهادهای سنتی را از بین می‌برد، در نتیجه گذشته جای خود را به حال واگذار می‌کند.
- ۱۸- **جهان وطنی:** احساس تعلق جهانی در مقابل احساس تعلق محلی.
- ۱۹- **حکمرانی چند لایه:** انطباق ملت - دولت‌ها در نظام حکمرانی جامعه جهانی.
- ۲۰- **ملت - دولت:** کنش‌گر نظام جهانی که به حاکمیت یک نظام سیاسی بر قلمروی خاص اطلاق می‌گردد.
- ۲۱- **خودشناسی:** منوط به نیت باطنی است که در ساخت و بازتولید مفهوم منسجم هویت شخصی نقش دارد.
- ۲۲- **شک در مرجع و نسخه عمل:** در مقابل ایمان و باور قطعی به دستورالعمل‌ها و نسخه‌های ثابت برای عمل از سوی مراجع.
- ۲۳- **عادت‌ها و جهت‌گیری‌ها:** هر سبک و دیگران زندگی مستلزم مجموعه‌ای از عادت‌ها و جهت‌گیری‌ها و، بنابراین برخوردار از نوعی وحدت است.
- ۲۴- **محیط زندگی:** تکثر محیط زندگی در دنیای مدرن و بالعکس شباهت محیط زندگی در دنیای سنتی.
- ۲۵- **کثرت انتخاب:** تکثر محیط زندگی در دوران مدرن، موجب افزایش فرصت‌های انتخاب می‌گردد.
- ۲۶- **بقای عادات سنتی مشروط به توجیه برهانی:** عادات یا آثار سنتی، فقط تا آنجا که دسترسی به توجیه برهانی ایجاد می‌کنند و قابلیت گفتمان در فضای باز را دارند باقی می‌مانند.

منابع

- پیرسون، کریستوفر (۱۳۸۴)، *معنای مدرنیت، گفتگو با آنتونی گیدنز*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: انتشارات کویر.
- جلالی پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۸۷)، *نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- حاجی حیدری، حامد (۱۳۸۸)، *آنتونی گیدنز؛ مدرنیت. زمان. فضا*، تهران: انتشارات اختران.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۹)، *مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: ثالث.
- کرایب، یان (۱۳۸۵)، *نظریه اجتماعی مدرن*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگاه.
- کسل، فیلیپ (۱۳۸۷)، *چکیده آثار آنتونی گیدنز*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: انتشارات ققنوس.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲)، *فراسوی چپ و راست*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴ (الف))، *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴ (ب))، *چشم‌اندازهای جهانی*، ترجمه محمدرضا جلالی پور، تهران: طرح نو.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵ (الف))، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵ (ب))، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- Beck, Ulrich & Giddens, Anthony & Lash, Scott (1994), **Reflexive Modernization. Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order**, Stanford: Stanford University Press.
- Giddens, Anthony (1984), **The Constitution of Society**, Berkeley: University of California Press.